

فصل پنجم - جبران عقب ماندگی

آندرو مانگو

ترجمهء اختصاصی برای سکولاریسم نو

در نوامبر سال 2002 دولت ترکیه به دست رهبران حزب عدالت و توسعه افتاد. این رهبران در سخنرانی های خود اغلب این جمله را تکرار می کردند که «ما در خانه های کریستال بزرگ نشده ایم». اما واقعیت این بود که رهبران احزاب سیاسی دیگری که پیش از این تاریخ قدرت را در دست داشتند نیز همین گونه زندگی کرده بودند. از میان چهار سیاستمدار برجسته ای که از جنگ دوم جهانی به این سو بر ترکیه حکمروایی کرده بودند تنها اولین آن ها، یعنی «عدنان مندرس»، در خانواده نسبتاً ثروتمند و زمین داری به دنیا آمده بود. اما جانشینان او، یعنی «سلیمان دمیرل» و «تورگوت اوزال» از خانواده های عادی روستایی برخاسته و هر دو دستیابی به مشاغل خویش را مدیون سیستم آموزش و پرورش رایگان و سکولاری بودند که کمال آتاتورک ایجاد کرده بود. هر دوی آن ها در کشوری که هنوز از متخصصین فنی بسیار بهرمنند نبود در دستگاه دولت استخدام شده و پیش از آن که وارد کار سیاسی شوند به مشاغل دولتی بالا رسیده بودند. در نتیجه با این که حرکت سعودی آن ها در داخل تشکیلات دولتی انجام شده بود، به علت پیش زمینه زندگی اجتماعی خود، از کندی و دیرجنبی دستگاه دیوانسالاری کاملاً آگاه بودند. و اگرچه خود نیز در درون یک دولت پدرسالارانه بار آمده بودند، همواره می کوشیدند تا موانع را از سر راه آزاد شدن انرژی مردمانی که صمیمانه قصد خدمت داشتند بردارند. اما، از سوی دیگر، از آنجا که برای پیشبرد موقعیت های سیاسی خود ناچار به تکیه بر منابع دولتی بودند، خودبخود زیر و رو کردن این دیوانسالاری برایشان چندان آسان نبود.

اما رجب طیب اردوغان، بنیانگذار و رهبر حزب عدالت و توسعه، که در ماه مارچ 2003 به نخست وزیری ترکیه رسید از راه دیگری آمده بود. او در سال 1954 در فضای فقر شهری - و نه روستایی - در یکی از محلات فقیرنشین استانبول به دنیا آمد و محله ی «قاسم پاشا»، واقع در سواحل شمالی دماغه شاخ طلایی، بر حول و حوش سرفرماندهی نیروی دریایی و اسکله ای باقیمانده از عهد عثمانی که تا همان اواخر دایر بود، بزرگ شد. در دوران قد کشیدنش دفاتر ماموران عالیرتبه ای که در آنجا کار می کردند به نقاط دیگری منتقل شد و، در نتیجه، محله «قاسم پاشا» به کلی از رونق فقیرانه خود نیز افتاد. قبل از جنگ دوم جهانی «قاسم پاشا» تنها محله استانبول بود که هنوز جوی های فاضلاب سرپاز داشت. جایی بود پر از اوپاشی بود که برای کار خود روش ها و قواعد خاصی داشتند. نوع رفتار پدر رجب طیب نمونه ای از رفتارهای همه پدران این محله بود. مثلاً، او یک روز برای تنبیه پسرش که دشنام داده بود رجب طیب را از سقف آویزان کرد. با این همه رجب به زودی آموخت که چگونه دل پدر را به دست آورد و راه خود را در پیش گیرد.

در واقع این خانواده از بخش شرقی ساحل دریای سیاه و نزدیک مرز قدیمی با روسیه (که اکنون مرز گرجستان شده است) به استانبول مهاجرت کرده بود. در این محله، کوهستان چنان به دریا نزدیک بود که امکان چندانی برای کشاورزی وجود نداشت. تا این که حدود پنجاه سال پیش دولت زراعت چای را به این منطقه آورد. شیب های کوهستانی را برای این کار تراس بندی کردند و بسیاری از مردم هم ناچار شدند برای یافتن کار به نقاط دیگری کوچ کنند. خانواده رجب طیب از تیره ای قفقازی به نام «لاز» بودند و زبانی نزدیک به زبان گرجی ها داشتند با لهجه ای خاص که «مین گری» خوانده می شد. آن ها دیر زمانی نبود که مسلمان شده بودند. یعنی اسلام شان به قدمت فتح منطقه به دست عثمانی ها در قرن پانزدهم بود. در نتیجه، هنوز شور مذهبی جدید الاسلام های مناطق مرزی در آن ها زنده بود. بسیاری از آن ها در قرن نوزدهم در قلمرو امپراتوری روسیه کار می کردند و اکثرشان نانوا بودند و بعدها شغل خود را به ملاحی و ماهیگیری تغییر دادند. این امر موجب شد که آنها تنها گروه مسلمان دریانورد ترکیه محسوب شوند و اغلب ملاحان کشتی های عثمانی از میان آن ها برخاسته بودند. این امر به خصوص هنگامی اوج گرفت که یونانی ها از منطقه رفته بودند و جمهوری جدیدالتاسیس ترکیه قصد داشت تا نیروی دریایی نظامی و بازرگانی خود را بوجود آورد. پدر رجب نیز در خطوط دریایی دولتی کاری پیدا کرد و پس از چندی به کاپیتانی قایق های بزرگی رسید که در ترعه بوسفر و دریای مرمره تردد می کردند. اما درآمدش مخارج خانه و خوراک و پوشاک افراد خانواده را کفاف نمی کرد. باری، او مردی بود که موفق شده بود تا از «حاشیه های جغرافیایی» کشورش خود را به مرکز آن برساند و حال نوبت پسر او بود تا از «حاشیه های اجتماعی» کشور خود را به مرکز امور سیاسی آن نزدیک کند.

در اوایل دهه 1950 دولت دموکرات عدنان مندرس دست به سست کردن نظام عمومی سکولار آموزش و پرورش ترکیه زد و تعدادی دبیرستان هفت ساله برای تربیت پیشنهاد و خطیب بوجود آورد. سپس، به مرور ایام، تعداد این مدارس فزونی گرفت و عاقبت این مدارس تبدیل به یک سیستم آموزش و پرورش مذهبی شدند که بموازات سیستم سکولار کار می کرد. وقتی رجب دوازده ساله به پایان سال پنجم مدرسه ابتدایی رسید، وقت آن شد که تصمیم بگیرد می خواهد به کدام نوع از این دو مدرسه برود. او پسر بچه ای مذهبی بود و مدیر مدرسه اش نیز توصیه کرد تا او در یک مدرسه مذهبی در آنسوی ساحل شاخ طلائی و در قلب استانبول عثمانی نام نویسی کند. پسر جوان برای تأمین بودجه خرید کتاب مجبور به فروش خیابانی نان های کوچکی که «سیمیت» نام داشتند شد؛ به این ترتیب که عصرها این نان ها را می خرید و صبح ها مادرش آن ها را گرم می کرد تا عابران نان گرم و تازه داشته باشند. این مدرسه مذهبی چندان به صومعه های زاهدان شباهت نداشت. به پسر جوان گفته شد: «تو قرار نیست در این جا راه و رسم کفن و دفن مرده ها را یاد بگیری». در مدرسه تیم های ورزشی مختلفی وجود داشت و دانش آموزان می توانستند در مسابقات شعر خوانی و دیگر فعالیت های اجتماعی نیز درگیر شوند. رجب، پیش از آمدن به این مدرسه، در محله خودشان و پنهان از پدرش - که مثل اغلب پدرهای ترک آرزو داشت فرزندش تنها با کتاب و مدرسه سر و کار داشته باشد تا به جایی برسد - با دیگر بچه ها فوتبال بازی می کرد. در نتیجه، در دوران تحصیل در مدرسه مذهبی توانست به

یکی از فوتبالیست های با استعداد مدرسه تبدیل شود و سرپرستان تشویقش کردند تا به صورت حرفه ای بازی کند. البته پدرش نباید از این موضوع با خبر می شد. در عین حال مشکل دیگری هم وجود داشت. رجب پس از فارغ التحصیلی از مدرسه مذهبی ریشی رویانده بود که نشان از زهد مسلمانی اش می داشت و هنگامی که جایی در یکی از تیم های مهم فوتبال ترکیه به او پیشنهاد کرده و از او خواستند تا برای شروع کار ریشش را بتراشد او از این کار خودداری کرد چرا که اعتقاد داشت پیروی از احکام مذهبی برای فارغ التحصیل یک مدرسه مذهبی بر بازی فوتبال اولویت دارد.

او در عین حال بین مذهب و سیاست فاصله ای نمی دید. «نجمتین اردکان»، در سال 1970، یعنی وقتی که رجب شانزده سال داشت، اولین حزب اسلامی ترکیه به نام «حزب نظم ملی» را تاسیس کرده بود. حزبی که دو سال بعد به «حزب نجات ملی» تغییر نام یافت. رجب اردوغان، این جوان رزمنده و جاه طلب، تصمیم گرفت تا به شاخه جوانان این حزب بپیوندد. در آن زمان هنوز بنیادگرایی اسلامی در ترکیه طرفدار چندان نداشت و آن چه الهام بخش جوانان مسلمانی همچون اردوغان بود تمایل به مطرح کردن و به رسمیت شناساندن فرهنگ سرکوب شده مومنان مسلمان در ترکیه و نیز ارتقا موقعیت اجتماعی آن ها بود.

در آن زمان او یک سرخوردگی دیگر نیز داشت و آن اینکه نمرات دبیرستانی اش آنگونه نبودند تا او قادر باشد در دانشکده علوم سیاسی آنکارا نام نویسی کند و، در نتیجه، ناچار شده بود که در یک کالج کم اهمیت تر، به نام «آکادمی علوم بازرگانی و سیاسی» در استانبول به ادامه تحصیل بپردازد. این کالج بعدها جزئی از دانشگاه مرمره شد.

او، در ایام دانشجویی، و به عنوان یک دانشجوی رزمنده مسلمان، در مبارزات ایدئولوژیک دهه 1970 نقش فعالی داشت اما، برعکس دیگر همشاگردانش، با مبارزه مسلحانه مخالف بود و، در نتیجه، هنگامی که پس از کودتای نظامی 1980 سرکوب اسلامیت های طرفدار مبارزات مسلحانه آغاز شد او از آن میان جان سالم به در برد. سپس هنگامی که در سال 1983 رژیم نظامی به پایان رسیده و فعالیت سیاسی آزاد شد او در سومین حزب نجمتین اردکان که «حزب رفاه» نام داشت به عنوان یک فعال سیاسی تمام وقت مشغول بکار شد و به زودی به عنوان رییس شاخه استانی استانبول این حزب برگزیده شد.

در این سمت او فعالیت های خود را بر آن متمرکز کرد که تصویر گذشته حزب را به عنوان یک مدافع تزلزل ناپذیر ارزش های اسلامی تغییر دهد. اردوغان، در یکی از سخنرانی هایش برای اعضای حزب گفته است: «شما باید با همه رفتار شایسته ای داشته باشید. با همسایگان تان و حتی با عابران ناشناس خیابان ها سلام و علیک کنید. اگر شما به آن ها بگویید السلام علیکم و پاسخی دریافت نکنید باید درک کنید که مخاطب شما از این نوع سلام خوشش نمی آید. در نتیجه، به او بگویید مرحبا. و اگر باز هم روی خوشی ندیدید به او بگویید ایلی گولر (در زبان ترکی جدید به معنای "روز به خیر" است)، و اگر

باز هم واکنش مطلوبی ندیدید حتم کنید که با یک خارجی طرف هستید و در نتیجه به او بگویید "گودمورنینگ!"».

اردوغان، در 1994، در انتخابات حکومت محلی (متشکل از شورای شهر و شهرداری) برنده شد. رقیب او شخصی بود به نام «زولفو لیوانلی» که در بین جوانان سکولار موسیقیدانی محبوب و رادیکال بود. حزب سکولاریست (و نخبه گرا) ی «جمهوری مردم»، به منظور حفظ قدرت کنترل کننده خود بر شورای شهر، او را نامزد کرده بود. در عین حال، دیگر احزاب دست راستی و میانه سکولار هم کاندیداهای قدرتمندی را معرفی کرده بودند. در واقع اردوغان پیروزی خود را مدیون متفرق شدن آرای سکولاریست ها در بین نامزدهای متعددها بود.

به این ترتیب، اردوغان، در چهل سالگی، به سمت شهردار بزرگترین شهر ترکیه انتخاب شد. البته او مدت ها بود که ریش خود را تراشیده و کراوات می زد. در این انتخابات همسر او نیز، در حالیکه همیشه روسری داشت، در گردآوری حمایت زنان نقش عمده ای را بازی کرد.

اردوغان استانبول را بهتر از شهردار قبلی آن. که جمهوری خواهی به نام نورالدین سوزن بود و دوران کارش سرشار از افتضاحات بزرگ مالی و به خصوص رشوه هایی که مدیر امور آب شهر گرفته بود محسوب می شد - اداره کرد. درست است که در دوران اردوغان شغل ها و قراردادهای بیشتر نصیب طرفداران مسلمان او می شد اما کسی نتوانست در این مورد عملیاتی غیرقانونی را به اثبات رساند. او، به عنوان شهردار، به زودی یاد گرفت که چگونه به صورتی موثر در داخل سیستم موجود کار کند اما در 1997، هنگامی که در معرض تهدید جریان موسوم به 28 فوریه، که به وسیله ارتش علیه اسلامیت ها به وقوع پیوست، قرار گرفت به کلی بال و پرش ریخت و به اتهام استفاده از مذهب در امور سیاسی - که عبارت بود از خواندن شعر که دارای احساسات مسلمانی بود - چند ماهی به زندان افتاد، شغل خود به عنوان شهردار را از دست داد و حقوق سیاسی اش هم سلب شد.

این جریان درس بزرگی در زمینه احتیاط کاری به او داد و او، حاصل آن را، در کنار روش های فراگیرنده ای که به هنگام مبارزات انتخاباتی در شهر استانبول توصیه کرده بود، توسعه داد. در واقع، دوران زندان خلیقات اردوغان را عوض نکرد، بلکه او به هنگام خروج از آن دولتمردی معتدل تر شده بود.

او، پس از آزادی، پیوندهای خود را با نجمتین اربکان قطع کرد. این عمل درست شبیه کاری بود که «بلند اجویت» نیز سی سال پیشتر با «عصمت اینونو» کرده بود. در پی این قطع ارتباط، اردوغان، به کمک گروهی از نواندیشان همراهش در سال 2001 حزب عدالت و توسعه را بنیاد گذاشت که ایدئولوژی آن را خود «محافظه کاری دموکراتیک» خوانده است. او وفاداری خود را به دولت سکولار اعلام داشت و توضیح داد که چنین دولتی باید نسبت به همه ادیان و عقاید بی طرف باشد و در عین حال برای برآوردن احتیاجات اصلی مذهبی مردم کمک کند. منظور او از این کمک پرداخت حقوق کارکنان مساجد بود. او هنگامی که به نخست وزیری رسید تا آنجا پیش رفت که مدعی کشورهای اروپایی شده و از آنها خواست تا از طریق

حذف اشارات به مسیحیت در قانون اساسی جدید اتحادیه اروپا، ادعاهای خود مبنی بر سکولار بودن را به ترکیه سکولار اثبات کنند. به این ترتیب او ورق را برگردانده بود و اکنون چنان اظهارات آزادی خواهانه ای می کرد که بسیاری از نهادهای سکولاریست ترکیه، که طبعاً با دیده شک و او می نگریستند تحت تاثیر قرار می داد. اما، بالاتر از این امر، پیام اصلی و مهم او آن بود که «من یک مدرنیزه کننده ام». این پیامی بود که تقریباً نظر همه را به خود جلب می کرد.

اغلب گفته می شود که رای دهندگان ترک بیشتر به این خاطر اردوغان را به قدرت رساندند که از فساد گسترده ای بیزار شده بودند که رهبران احزاب دیگر وقتی در مسند قدرت بودند آن را نادیده می گرفتند. برای اثبات این نظر نیز به این واقعیت اشاره می شود که، قبل از انتخابات نوامبر 2002، مطبوعات ترکیه پر از اتهامات گوناگون نسبت به افتضاحات مالی صاحبان مقامات بالای کشور بود که برخی شان شامل بی اعتنائی رسمی دولت به اعمال خدعه آمیز و غیرعادی بانک های خصوصی می شد. اتهام دیگر نیز به خسارات عمده ای مربوط می شد که در نتیجه تصمیمات سرمایه گذاری غلط سیاستمداران فاسد بر کشور وارد شده بود. اما بنظر می رسد که نارضایتی از فساد گسترده عامل اصلی به قدرت رسیدن اردوغان نمی تواند باشد چرا که در یک همه پرسی پیش از انتخابات تنها ده درصد از رای دهندگان فساد مالی دولت را مهم ترین مشکل کشور دانستند. در عین حال، نمی توان پذیرفت که بسیاری از رأی دهندگان ترک چنان ساده انگار بودند که باور کنند اردوغان و حزب اش نسبت به فساد و استفاده از پارتی بازی از پیشینیان خود بهتر خواهند بود.

البته در طول مبارزات انتخاباتی سال 2001 اردوغان بارها مورد این پرسش قرار گرفته بود که ثروت هنگفت شخصی خود را از کجا آورده است. پاسخ او هم این بود که من این پول را از پسر جوانم دریافت کرده ام، و او خود آن را از محل هدایای طلایی تامین کرده که به هنگام ختنه شدن دریافت داشته بود. این داستان قابل باورتر از داستانی بود که، مثلاً، خانم «تانسو چیلر»، رهبر حزب «راه حقیقت» ارائه داده بود. او اظهار داشته بود که قسمت اعظم پول خود را درون یک بسته در اتاق خواب مادرش پیدا کرده است. بعدها نیز هنگامی که اردوغان پسر و دو دخترش را برای تحصیل به آمریکا فرستاد اعلام داشت که مخارج تحصیل آن ها را یکی از بازرگانان ترکیه تقبل کرده است. بدینسان، به نظر می رسد که اغلب مردم ترکیه این امر را پذیرفته باشند که سیاستمداران می توانند هدایای شخصی دریافت کنند. حتی، پس از این که اردوغان به نخست وزیری رسید، به مناسبت ازدواج پسرش مجلس ضیافت بزرگی در هتل استانبول برگزار کرد و از «سیلیویو برلوسکونی» نخست وزیر ایتالیا هم دعوت کرد تا در این مجلس حضور یابد. در این جا نیز از نظر ترک ها اتفاق مهمی نیفتاده بود و هر آدم موفقی در چنین مناسبت هایی همین گونه عمل می کرد. این که این انسان موفق نخست وزیر کشور بوده و در مقابل مردم پاسخگو باشد نیز تفاوتی در صورت مساله نمی کرد. اردوغان در عین حال بسیاری از بازرگانان کوچکی که با خانواده اش رفت و آمد داشتند را نیز در لیست میهمانان این عروسی اضافه کرده بود.

پس از پیروزی اردوغان نیز پارلمان آنکارا کمیته ای را برای بررسی اتهامات فساد مالی تشکیل داد. این کمیته اتهامات وارده به سردمداران دولت های قبلی را به صورت علنی مورد بررسی قرار داد. البته، طبق قوانین ترکیه، انجام این گونه تحقیقات در مورد کسانی که بر مسندهای قدرت نشسته اند ممکن نیست، چرا که آنها از مصونیت پارلمانی برخوردارند. لذا، هنگامی که کمیته مزبور خواست این مصونیت را در مورد اردوغان محدود سازد، حامیان او مقاومت کردند.

با این همه نمی شود قضاوت کرد که برنامه مبارزه با فساد که با نخست وزیر اردوغان آغاز شده بود صرفاً یک نمایش سیاسی بود. واقعیت این بود که، عطف به وضع اقتصادی ترکیه در آن سال ها، نظرات در حال تغییری تدریجی اما گسترنده بود. بد نیست اندکی بر اوضاع آن سال ها تأمل کنیم.

مطالعه ای که در عصر روز انتخابات در نوامبر 2002 انجام شد نشان داد که 31 درصد از کسانی که در نظرخواهی شرکت کرده بودند بیکاری را مهم ترین مسئله کشور می دانستند. در درجه دوم تورم و هزینه بالای زندگی ذکر شده بود. اگرچه ظاهراً قیمت ها در ترکیه بسیار پایین تر از مغرب زمین بودند اما این فقط یک سوی معادله را نشان می داد و، در سوی دیگر، می شد دید که همین تفاوت در مورد دستمزدها نیز وجود دارد. در سپتامبر سال 2003 حقوق متوسط یک کارمند دولت 440 دلار در ماه بود و در همان حال قیمت ها نصف قیمت های کشورهای غربی بودند.

هنگامی که اردوغان در گردهمایی مردم ایالت شرقی «سیرت»، که با رأی خود انتخاب شدن او به مجلس را در فوریه 2003 تضمین کردند، سخنرانی می کرد، شعار مردم این بود که «برای ما کارخانه بساز!» این نکته نشان می دهد که اگرچه اغلب ساکنان این استان اصلیت کردی دارند اما در آن زمان تقاضا برای استخدام در دستگاه های دولتی از خواست های مربوط به رفع مشکلات در مورد فرهنگ کردی ارجحیت داشت.

در نیمه دوم سال 2003 نرخ بیکاری در ترکیه 9,4 بود، حال آن که همین نرخ در فرانسه 9,5، در اسپانیا 11,2 و در لهستان 20 درصد بود. اما این ارقام واقعیت وضع آن روز ترکیه را توضیح نمی دهند، چرا که بسیاری از کسانی که شاغل محسوب می شدند در واقع کارهای حاشیه ای و حتی بدون دستمزد را انجام می دادند. اعضای بی دستمزد خانواده ها - که شامل زنان و جوانان می شدند - حدود یک پنجم نیروی کار کشور را تشکیل می دادند. شش درصد از آن ها که شاغل خوانده می شدند درآمدها کفاف زندگی شان را نداده و همواره بدنبال یافتن کارهای دوم و سوم بودند. در نیمه دوم سال 2003 نام حدود 54 درصد از شاغلین در هیچ یک از دفاتر بیمه های اجتماعی ثبت نشده و در نتیجه دارای بیمه شغلی، بیمه بهداشتی و مزایای بازنشستگی نبودند. در نتیجه، برای درک وضعیت شغلی در ترکیه، باید سنجه بهتری جستجو کرد. این سنجه عبارت است از پیدا کردن نسبت جمعیت قرارگرفته در سن شغل نسبت به تعداد کسانی که واقعاً شاغل هستند. این عدد در ترکیه سال 2003 زیر چهل و پنج درصد بود و اگر مشاغل بی دستمزد را از این رقم حذف کنیم نرخ واقعی اشتغال حتی به حدود 35 درصد می رسید،

حال آن که همین نرخ در مورد اتحادیه اروپا 63 در صد بود که البته در جایی همچون اسپانیا به 55 در صد تنزل می کرد. از این نکته می توان چنین نتیجه گرفت که در آن سال ها فقط در برخی از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا نرخ اشتغال از نرخ مربوط به ترکیه پایین تر بود.

در چنین شرایطی تعجب آور نیست که سه چهارم از همه مردم ترکیه اعتقاد داشته باشند که عضویت این کشور در اتحادیه اروپا این مزیت را در بر خواهد داشت که آنان خواهند توانست در کشورهای مختلف اروپا کارایی کنند. حتی بالا بودن نرخ بیکاری در اتحادیه اروپا نیز باعث نمی شد که ترک های آرزومند رفتن به مغرب زمین نومید شوند، چرا که آنها آماده بودند از شهروندان اروپا سخت تر کار کرده و دستمزد کمتری بگیرند. در عین حال، فکر می کردند که اگر بتوانند به حقوق بیکاری اروپایی دست بیابند وضعیتشان بهتر از ماندن در ترکیه و شاغل بودن با حداقل حقوق خواهد بود. نارضایتی از اوضاع کشور و آمادگی برای جستجوی زندگی راحت در خارج به خصوص در میان مردم تحصیل کرده بسیار بالا بود. بر اساس آمارهای موجود، شصت در صد از تحصیل کردگان ترکیه خواستار کار یا ادامه تحصیل در کشورهای غربی بودند.

در دهه 1970 و نیز در دوران پس از 1987 - یعنی زمانی که «تورگوت اوزال» با ارائه برنامه پایان دادن به دوران سختی های اقتصادی ناشی از حکومت نظامی در 1980 به قدرت رسید - اتحادیه های کارگری موفق شدند تا برای اعضای خود افزایش های قابل توجه دستمزد را به تأمین کنند و، در عین حال، از این که واحدهای اقتصادی دولتی بتوانند کارگران به راستی زائد خود را اخراج کنند جلوگیری نمایند. با این همه، در دهه آخر قرن بیستم نرخ عضویت در اتحادیه های کارگری از همیشه کمتر بود و افزایش سریع بیکاری نیز قدرت اتحادیه ها را بشدت کاهش داد.

در سال 2000 هشت میلیون دستمزدبگیر دایمی و دو میلیون کارگران فصلی در کشور وجود داشتند. اما تنها صد هزار از آنان از مزایای موافقت نامه های شغلی جمعی تهیه شده به وسیله اتحادیه های کارگری سود می بردند. به این ترتیب، آمار نشان می دهد که دیگر اتحادیه ها نقشی در تضمین حقوق نیروی کار نداشتند و به همین دلیل در آن سال تعداد اعتصابات کارگری رو به افزایش نهاده و در طی سال نوزده هزار کارگر در این اعتصابات شرکت کرده و 370 هزار روز کاری را به هدر دادند.

در آن سال ترکیه دارای 106 اتحادیه کارگری بود که در 3 کنفدراسیون گرد آمده بودند. این سه کنفدراسیون عبارت بودند از کنفدراسیون کار ترکیه (ترکیش)، کنفدراسیون اتحادیه های انقلابی کارگران (دپسک)، و کنفدراسیون حقوق کارگران (هاکیش) که این آخری دارای تمایلات اسلامی بود.

کنفدراسیون اول از لحاظ سیاسی به حزب جمهوری عوام نزدیک بوده و بیشترین اعضای خود را از واحدهای اقتصادی دولتی تأمین می کرد. در آغاز قرن جدید به کارمندان دولت نیز اجازه داده شد که، برای مذاکره در مورد حقوق خود، دست به تاسیس اتحادیه بزنند؛ اما این اتحادیه ها اجازه اعتصاب ندارند و به

جای آن خواست های خود را از طریق پیاده روی، کار آهسته، و یا اعتصاب غذا به اطلاع مردم می رسانند. با این همه، وقتی دولت در مواضع خود سرسختی کند، این تاکتیک ها تاثیر چندانی ندارند. با این همه از آنجا که ترکیه ناگزیر است که مقررات سازمان کار جهانی را به اجرا بگذارد، طبعاً، رفته رفته قدرت اتحادیه های کارگری نیز افزایش می یابد.

در عین حال رهبران اتحادیه های کارگری تافته جدا بافته ای از فرهنگ غالب بر کشور نیستند و آن ها نیز، قبل از هر چیز، در جستجوی پست های سیاسی برای خودند. در عین حال، این واقعیت هم وجود دارد که آنها، از طریق استفاده از دارایی های اتحادیه خود در سرمایه گذاری های سودآور به ثروت می رسند و اتحادیه را نیز ثروتمند می کنند. مثلاً، اتحادیه کارگران فلزکار در آن دوران توانست ساختمان بزرگی را در قبرس شمالی به عنوان مرکز کارآموزی خریداری کند و پس از مدتی آن را به هتل مبدل سازد.

کارفرمایان نیز دارای تشکیلات خاص خود بودند که «کنفدراسیون اتحادیه های کارفرمایان ترکیه» نام دارد و مذاکرات مربوط به دستمزدها از طریق آن انجام می شود. اما، در عین حال، دو سازمان بازرگانی مهم نیز وجود دارند - یکی به نام «اتحادیه اتاق های تجارت ترکیه» که همه تجار باید جزو آن باشند، و دیگری «انجمن صنعتگران و تاجران ترکیه» که نمایندگی تجار بزرگ را بر عهده دارد.

این انجمن هزینه های تحقیقاتی را تامین می کند و انتشارات بسیار گوناگونی دارد و رفته رفته تبدیل به گروه فشار قدرتمندی شده است که در سیاست گذاری های داخلی و حتی خارجی ترکیه تاثیر گذار بوده و در دو زمینه تقاضای حقوق لیبرال و عضویت در اتحادیه اروپا به شدت فعالیت می کند. در این مورد فعالیت های انجمن مزبور با فعالیت های «بنیاد توسعه اقتصادی» - که آن هم از پشتیبانی بازرگانان بزرگ برخوردار است و رهبر غیر رسمی تلاش برای عضویت در اروپا شناخته می شود - همپوشی دارد. بخش خصوصی همچنین از شورای روابط اقتصادی خارجی ترکیه، که برگزارکننده جلسات مشترک بین بازرگانان ترک و خارجی است حمایت می کند.

یکی از پدیده های دهه آغازین قرن جدید در ترکیه رو به افزایش نهادن بنیادهای تحقیقاتی و اتاق های فکر بود. این نهادها از جانب تجار، اجزای سیاسی و ارتش حمایت مالی می شدند. و برخی نیز از کمک های مالی اروپا و سایر منابع مالی تحقیقاتی خارجی استفاده می کردند. بدینسان، وسایل سنجش افکار عمومی و انجام تحقیقات اجتماعی فراهم شده بود و، در عین حال، سازمان های آمارگیری خاص تبلیغ کنندگان نیز بوجود آمده بودند. احزاب اصلی سیاسی ترکیه نیز بخش های تحقیقاتی و نظرسنجی ویژه خود را داشتند. حزب عدالت و توسعه، به منظور نمایش دادن ساختار مدرن خود، دست به ایجاد یک مرکز ارتباطات الکترونیک زد که پاسخگوی پرسش ها و درخواست های واصله از جانب رای دهندگان بوده و می توانست از این طریق اولویت های حاکم بر جامعه را تخمین بزند. در واقع مردم ترکیه تا آن زمان هیچ گاه به این ترتیب مورد مطالعه قرار نگرفته و افکار و عقایدشان ارزیابی کمی و کیفی نشده

بود. اگرچه وجود این پدیده در هر جامعه ای نشان از مدرنیت است اما، البته، نمی توان آن را جانشین رهبری سیاسی دانست.

در ترکیه هم مثل بسیاری از کشورهای غربی افکار سیاسی با وضع جیب مردمان ارتباط مستقیم دارد و تعهدات ایدئولوژیک نسبت به محاسبات مربوط به امتیازات شخصی در درجه دوم قرار می گیرد. در واقع، ژنرال هایی که بین سال های 1980 تا 1983 بر ترکیه حکمرانی کردند، در هدف خود برای غیر سیاسی کردن مردم ترکیه تا حد زیادی موفق شدند و از این نظر همان روندی را دنبال کردند که در اروپا آغاز شده بود و طی آن سیاست های ایدئولوژی زده فریبندگی خود را از دست داده بودند.

مسائل مربوط به روابط خارجی ترکیه نیز مشغله اصلی رسانه هاست. اما آن چه در خارج از ترکیه اتفاق می افتد تا آن حد مورد توجه مردم قرار می گیرد که بر زندگی روزمره آن ها اثر بگذارد. استراتژیست های خارجی و داخلی درباره نقشی که ترکیه می تواند و یا باید در خاورمیانه، کشورهای بالکان و کشورهای سابق عضو اتحاد جماهیر شوروی بازی کند می اندیشند. اما برای مردم عادی ترکیه، این گونه فکرها جنبه واقعی ندارند و فقط به درد آن می خورد که هنگامی که خانواده ها در مقابل تلویزیون نشسته اند در مورد آن گفتگویی گذرا داشته باشند. البته مگر آن که شغل و معیشت آن ها از این ناحیه مورد تهدید قرار گرفته و یا سود شخصی آن ها به این مسائل مربوط شود.

در همین زمینه می توان به مهاجران نیز اشاره کرد. صدها هزار از مردم ترکیه بازماندگان پناهندگان آمده از سرزمین مسلمان نشین «بوسنیا» هستند و به همین دلیل یکی از حومه های بزرگ استانبول «ینی بوسنا» (به معنی «بوسنیای جدید») نامگذاری شده است. با این همه، در 1994 که مسلمانان بوسنیا بر سر جان خود در یوگسلاوی سابق می جنگیدند در تظاهرات مربوط به آن در استانبول عده معدودی حضور می یافتند.

واقعیت آن است که در آغاز هزاره جدید فضای سنگینی بر ترکیه حاکم بود که پیش بینی رییس جمهور توگوت اوزال را، که دهسال پیش با اطمینان اعلام داشته بود که قرن بیست و یکم قرن ترک هاست، بی معنا می کرد. هنگامی که در اواخر دهه 1990 ترکیه اعتبارات مالی خود را از دست داد همه توقعاتی که در مورد بالا رفتن بی وقفه سطح زندگی وجود داشت از بین رفت و زمانه برای اغلب ترک ها مشکل شد، چرا که آنها پیشرفت کشور خود را امری بدیهی تلقی کرده و خواستار آن بودند که فاصله کشورشان با کشورهای ثروتمند غربی هر چه بیشتر کم شود. دلایل وجود این توقعات و نادرست بودنشان زیاد است. مثلاً، از یک منظر، تعداد اتومبیل های روی جاده های ترکیه در عرض بیست سال از 300 هزار به رقم 4 میلیون و 600 هزار رسیده بود. با این همه هنوز از هر پانزده نفر ترک فقط یک نفر صاحب وسیله نقلیه بود. حال آن که در یونان سه نفر و در اسپانیا دو نفر از پانزده نفر دارای اتومبیل بودند. همچنین، در عرض یک دهه، مصرف برق در ترکیه تقریباً دو برابر شده و از 60 هزار به 110 میلیون کیلووات در ساعت رسیده بود اما اگر همین عدد را برای مصرف سرانه به کار گیریم به هر نفر فقط دو هزار کیلو

وات در ساعت می رسد؛ حال آن که سرانۀ مصرف برق در یونان 4500 کیلووات در ساعت و در اسپانیا پنج هزار کیلووات در ساعت بود.

روزنامه ها هم پر از گزارشات نومید کننده ای بودند مبنی بر این که ترکیه از بسیاری از کشورهای جهان سوم در زمینه آموزش و بهداشت کمتر خرج می کند. هنگامی که پیشرفت اقتصادی متوقف می شود - آنگونه که در سال 2001 پیش آمد - مردم امید خود را نسبت به این که بتوانند در زندگی خود به سطح «تمدن معاصر» برسند از دست می دهند. یکی از ناشران استانبول در سال 2003 می گفت: «من هرگز مردم را تا این حد نومید ندیده ام». و یکی از دلایل عمده این وضعیت آن بود که بحران های اقتصادی گذشته بر طبقه متوسط ترکیه تاثیر چندانی نداشتند، حال آن که بحران سال 2001 مشاغل و امیدهای تحصیل کرده ترین و بهترین افراد جامعه ترک را از بین برد.

این فضا را «اورهان هاموک»، مشهورترین نویسنده ترکیه و برنده جایزه نوبل ادبیات، در نوول خود به نام «کار» (برف) به خوبی ترسیم کرده است. این داستان که در 2002 با تیراژ صد هزار نسخه به چاپ رسید در شهر «کارس» می گذرد؛ شهری که امپراتوری عثمانی آن را در سال 1878 به روس ها واگذار کرد و ترک ها در 1920 آن را از ارمنستان پس گرفتند. قهرمان داستان که یک شاعر افراط گرای دست چپی است و سال های زیادی را در تبعید در آلمان گذرانده است، از سوی یک روزنامه استانبولی مأمور می شود تا به «کارس» رفته و در مورد گزارشات مربوط به خودکشی زنان جوان شهر تحقیق کند. البته، در واقعیت، مطبوعات ترکیه گزارشات مربوط به این خودکشی ها را نه در شهر «کارس» بلکه در شهر «بتمان»، واقع در جنوب شرقی کردنشین ترکیه، منتشر کرده و آن را نتیجه فشارهای غیر قابل تحمل جامعه ای پدرسالار و استبدادی دانسته بودند. در رمان «اورهان هاموک» اما به نظر می رسد که علت خودکشی ها ناشی از فشار مقامات شهر بر دختران مسلمان است تا روسری های خود را از سر بردارند. با این که علت واقعی خودکشی ها در کتاب کاملاً روشن نمی شود اما خود شهر «کارس» رفته رفته به مظهری از مالیخولیا تبدیل می شود. شهر، رسته بر فلات سخت و مرتفع آناتولی، به تدریج به علت مهاجرت ساکنانش خالی می شود. ساختمان هایی که در زمان حکومت روس ها به وسیله تجار ارمنی ثروتمند ساخته شده بودند در حال فروریختن اند. کردهای بیکار قهوه خانه ها را پر کرده اند. اغتشاش - چه در میان شورشیان مسلمان و چه سکولارها، چه بین مقامات شهری و ملی گرایان کرد، و چه در برخوردهای شخصی مردم حضوری دایمی دارد. توفان برف شهر را در خود می پیچد و همزمان شیوع تئوری های توطئه همچون مهی فضا را پوشانده و درک علت های واقعی اعمال مردمان را ناممکن می سازد. اینجا تنش های حل نشده جامعه ای بیمار خود را به دوران مدرن رسانده اند.

قهرمان داستان، که در دوران اقامتش در آلمان بیگانه محسوب می شد، اکنون خود را در کشور خویش نیز بیگانه می بیند. او نیز، مثل خود نویسنده کتاب، در یک محله طبق، متوسط و مرقه استانبول

بزرگ شده است و می گوید «فقر آنجا آغاز می شد که انتهای خانه ما بود». او اکنون می کوشد تا از محدودیت هایی که زندگی گذشته برایش فراهم ساخته رها شود.

کتاب، بررسی فقر و از دست دادگی پیوند ها است. در عین حال آن را می توان اندیشیدن به این نکته دانست که شاید عشق (بین قهرمان داستان و یک زن تحصیل کرده محلی) و کوشش برای درک «آن ترکیه دیگر» (یعنی ترکیه ای که کاروان پیشرفت آن را جا نهاده است) بتواند زمان و مکانی را که پیوندشان از هم گسیخته دیگر باره به یکدیگر متصل کند.

اورهان هاموک، از طریق به کار بردن تخیل خویش، با بحرانی سر و کار دارد که دانشگاهیان و مطبوعات آن را ناشی از کوتاهی های سنت، سازمان اجتماعی، آموزش و مدیریت جامعه می دانند. اما او، در میان این همه، خواست مردم برای بهتر شدن وضعیتشان را به صورتی زنده مجسم می کند و توانایی آن ها را برای تحقق این خواست به صورتی دم افزون به نمایش می گذارد.

رجب اردوغان نیز، همچون آتاتورک هنگامی که جمهوری ترکیه را بنیان می گذاشت، و همچون تورگوت اوزال، که کوشید تا ترکیه را به اقتصاد جهانی پیوند زند، پس از آن که به نخست وزیری رسید کرراً از مردم خواست تا به توانایی های خود اعتماد کرده و اعتماد خویش را از دولت ترکیه دریغ ندارند. جالب توجه آن که او، به عنوان دولتمردی برخاسته از بستر اسلام سیاسی، مکرراً آرزوهای آتاتورک برای ساختن ترکیه مدرن را بازگو می کرد. او همچنین بر آموزش عمومی و به خصوص آموزش زنان تأکید بسیار داشت و تمام توانایی خود را در حمایت از کمپینی که به کمک یونسکو برپا شده و شعارش آن بود که «دخترها برخیزید و به مدرسه بروید» به کار برد.

آمارهای رسمی نشان می دهند که درصد تعداد دختران دانش آموز فقط اندکی از پسران کمتر است. پسران نود و دو درصد و دختران هشتاد و هفت درصد را تشکیل می دهند. اما فاصله ی آن ها در دبیرستان بیشتر می شود. پسران دبیرستانی چهل و هفت درصد و دختران سی و نه درصد گروه سنی مناسب برای تحصیل در دبیرستان را در سال 2002 نشان می دادند. در نتیجه در عین حالی که پسران به طور متوسط هفت سال را در مدرسه می گذرانند این مدت برای دختران به پنج سال تقلیل می یابد. اما جایی که تفاوت بسیار آشکار است به کار خارج از خانه مربوط می شود. در سال 2002 تنها 21 درصد زنان را دستمزد گیرنده می خواندند. (البته بیرون از کار کشاورزی که در آن زنان در مزرعه های خانوادگی کار می کنند) به طور کلی میزان مشارکت زنان در نیروی کار در سال 2000 بیست و چهار درصد بوده است. بر اساس گزارش شهرداری استانبول بیش از نیمی از زنان این شهر شاغل نبوده و به درآمد شوهرانشان وابسته اند. 44 درصد این زنان به طور متوسط کمتر از پنج میلیون لیره در روز خرج می کردند (که معادل است با سه تا چهار دلار به نرخ تبدیل رسمی که قدرت خرید آن در واقعیت دو برابر این مبلغ است).

اما پرداختن به متوسط ها در آمار تفاوت های فراوان را پنهان می دارد. در سال 2000 از بین یک میلیون و شصدهزار کسانی که کارگران علمی، فنی و حرفه ای خوانده می شدند فقط 5550 زن وجود داشتند. حال آن که از بین یک میلیون صاحب کار فقط 42 هزارشان زن بودند. واقعیت آن است که در جوامع شهری و در بین اقشار متوسط تساوی جنسی وجود دارد اما در بقیه جمعیت ترک این گونه تساوی صرفا امری نظری است. در رستوران های شهری، کلوپ ها و میهمانی های خصوصی زنان و مردان به راحتی با هم معاشرت دارند. اما اکثر رستوران های شهرستان ها درارای سالن خانوادگی مخصوص زنان هستند. و قهوه خانه های کشور نیز کلا محیط هایی مردانه محسوب می شوند. یک تحقیق شهری آشکار ساخته است که منطقه های کارگر نشین فقیر موسوم به عمرا

نیه در استانبول که جمعیت نیم میلیونی آن اکثرا از مهاجران آمده از دهات تشکیل شده 44 در صد از زنان گفته اند که در روز روشن برای خروج از خانه باید از یکی از مردان خانواده اجازه بگیرند. در هنگام غروب نود و شش در صد این زنان حق خروج از خانه ندارند. در دهه 1990 تنها نه در صد از همه ی املاک ثبت شده دارای صاحبان زن بوده اند.

در اول ژانویه سال 2002 هنگامی که دولت ائتلافی اجویت در قدرت بود قانون مدنی جدیدی به تصویب رسید که ناظر به بهبودبخشیدن به وضعیت زنان ترکیه بود. و هدف از آن به انجام رساندن تعهدات ترکیه در قبال کنفوانسیون حذف همه ی اشکال تبعیض علیه زنان که از طرف سازمان ملل اعلام شده بود. در این قانون کلماتی نظیر رییس خانواده، شوهر، و زن حذف شده و به جای آن واژه همسر به کار رفته است. همسران نسبت به اموال غیرمنقولی که در دوران ازدواج خود به دست آورده اند دارای حقوق مساوی هستند و نیز در مورد نمایندگی از جانب خانواده و تقاضای طلاق و یا ادعای نفقه دارای حقوق مساوی هستند. زنان حق دارند که پس از ازدواج نام خانوادگی خود را حفظ کنند. همه فرزندان یک خانواده چه حاصل ازدواج رسمی و چه غیر آن باشند دارای حقوق مساوی اند و اصطلاح حرامزاده ملغی گشته است. افراد ازدواج نکرده حق گرفتن بچه هایی را به عنوان فرزند خود دارند. همچنین مواردی در قانون که بر اساس آن مردان مرتکب جرم و ایذا و آزار «کارکنان جنسی» و نیز آن چه که جرم های ناموسی خوانده می شود از مجازات ملغی بوده اند مجازات خواهند شد.

به هنگام طرح لایحه این قانون در مجلس اسلام گرایان از بحث هایی که پیش آمده بود ناراضی بودند اما اعتراضات آن ها مبنی بر این که این قانون اخلاقیات سنتی را مخدوش می سازد مورد اعتنا قرار نگرفت. هنگامی هم که حزب عدالت و توسعه در نوامبر 2002 به قدرت رسید کوششی در جهت لغو این قانون نکرد. و تنها پیشنهاد آن ها آن بود که ائمه مساجد حق ثبت ازدواج داشته باشند. بر اساس قوانین سکولار تنها ازدواج های مدنی از نظر قانون معتبرند و ازدواج مذهبی تنها در صورتی امکان پذیر است که قبلا گواهی ازدواج مدنی صادر شده باشد. و اگر امام مسجدی بدون این گواهی کسانی را به عقد هم درآورد بزه کار شناخته می شود. البته در مناطق روستایی ازدواج مذهبی بدون ثبت مدنی

قبلی کاملاً رایج است و هر چند گاه یکبار از طریق اعلام عفو عمومی خاص این نوع ازدواج‌ها نیز به ثبت قانونی می‌رسند.

مبارزان حقوق زنان پس از تصویب این قانون نیز به تلاش خود برای اصلاح قوانین و روندهای حقوقی ادامه دادند. در سال 2001 در سراسر کشور 126 گروه زنان برای به تصویب رساندن این قانون توانایی‌های خود را بر روی هم نهادند. و هدف بعدی خود را بالا بردن نقش زنان در زندگی سیاسی کشور اعلام داشتند. ترکیه فقط یک نخست‌وزیر زن داشته است. و معمولاً حداقل در هر کابینه‌ای یک وزیر زن وجود دارد نسبت تعداد نمایندگان زن در پارلمان هنوز پایین است. در 1990، 1٫9 درصد نمایندگان زن بودند. و در سال 2002 این رقم به 4٫4 درصد رسید. در میان احزاب سیاسی ترکیه حزب جمهوری مردم تنها حزبی است که با فعالیت‌های زنان در جهت بالابردن این رقم موافقت دارد. همچنین یکی دیگر از حوزه‌های مورد نظر پایان دادن به تبعیض جنسیتی در استخدام است. در سال 2003 برخی از ادارات دولتی به علت حذف زنان از مشاغلی همچون مهندسی آبرسانی، تکنیسین و حسابدار در ادارات خرید کشاورزی دولتی و مهندسی برق در شبکه‌های توزیع استانی مورد انتقاد قرار گرفتند. و در پی آن دولت اعلام داشت که ادارات دولتی از آن پس اجازه نخواهند داشت در آگهی‌های استخدام خود قید فقط برای مردان را اضافه کنند. در همین میان فعالان اسلام‌گرا خواستار آنند که بر مبنای حقوق بشر زنان باید اجازه استفاده از روسری در مدارس، دانشگاه‌ها، و ادارات دولتی را داشته باشند حال آن‌که سکولارها معتقدند که استفاده از روسری نوعی اعلام نقطه نظرهای سیاسی است. و در جامعه موجب انشقاق و اختلاف می‌شود. این همان نظری است که مقامات دولت فرانسه نیز آن را اعمال می‌کنند.

از زمانی که کمال آتاتورک قوانین مدنی سوییسی را برای ترکیه اقتباس کرد چند همسری در این کشور ممنوع شده است. و این کار در سه مرکز بزرگ شهری ترکیه یعنی استانبول، آنکارا و ازمیر، عملاً متوقف شده اما در برخی از نقاط روستایی هنوز می‌توان به مواردی از آن برخورد. در حال حاضر آمار قابل اعتمادی در این مورد وجود ندارد اما در سال 1963 یک مطالعه آماری نشان داده است که 2٫7 درصد از ازدواج‌های انجام شده در مناطق روستایی به چند همسری مربوط می‌شدند. این جریان بر اساس آمار مزبور در قسمت‌های غربی کشور به دو دهم درصد تقلیل پیدا می‌کند حال آن‌که در آناتولی شرقی به پنج درصد هم بالغ می‌شود. اغلب از سیاستمداران اسلام‌گرا پرسیده می‌شود که آیا قصد برگرداندن چند همسری را دارند. پاسخ کلیشه‌ای آن‌ها همیشه این بوده است که مردان مسلمان مجبور به چند همسری نیستند اما طبق شرایطی می‌توانند تا چهار همسر انتخاب کنند. برخی از مسلمانان کوشنده برای حفظ آبروی اسلام می‌افزایند که چند همسری تنها با موافقت همسر اول ممکن است. در تابستان سال 2003 هنگامی که نخست‌وزیر ترکیه اردوغان سفری به آلمان داشت با همین پرسش روبرو شد. پاسخ او آن بود که: «البته به شرطی که زن اول پیر و مریض باشد» این پاسخ عکس‌العمل تمسخر آمیز شنوندگان را برانگیخت. برخی از مسلمانان مدافع این امر می‌گویند که غربی‌ها هم چنین رسمی را دارند اما به جای گرفتن همسران بعدی به داشتن معشوقه متوسل می‌شوند.

حال آن که زنا در ترکیه جرمی قابل مجازات بوده است تا آن که این مجازات در قانون اصلاحات خانواده مصوب سال 2002 لغو شد.

واقعیت آن است که شیوه ی زندگی طبقات متوسط ترکیه و از جمله رفتار جنسی آن ها با یک تاخیر زمانی الگوی بورژوازی اروپا را تعقیب می کند. اگرچه در اسلام طلاق آسان است اما تا همین اواخر که ترکیه بیش از پیش روندهای اروپایی را اقتباس کرد این امر به ندرت اتفاق می افتاد. در عین حال جامعه تا همین اواخر زیستن مشترک زوج های ازدواج ناکرده را برنمی تابید. اما اکنون این کار هم بخشی از زندگی سبک مدرن محسوب می شود. سنت اسلامی اجازه ازدواج زنان مسلمان با مردان غیر مسلمان را نمی دهد. حال آن که مردان مسلمان را تشویق به ازدواج به زنان غیر مسلمان می کند به این امید که آن زنان نیز مسلمان شده و فرزندانشان نیز مسلمان شوند. این سنت تا همین اواخر مورد تعرض قوانین سکولار قرار نگرفته بود. در برخی از کشورهای اروپایی نیز در قرن نوزدهم افسران ارتش و کارکنان دولتی اجازه ازدواج با خارجی ها را نداشتند. هنگامی که زنان خارجی اغلب به ظاهر مسلمان می شدند و نام ترکی می گرفتند این معضل حل می شد و آن ها به صورتی غیر منطقی به عنوان ترک پذیرفته می شدند. عدم رعایت این کلاه شرعی می توانست به زندگی استخدامی شرف پایان دهد. در این مورد می توان به ماجرای عرفان اورگا اشاره کرد که افسر ترک نیروی هوایی بود که در انگلستان اقامت گزیده و پس از ازدواج با یک دختر ایرلندی به نویسندگی مشغول شد. مشهورترین هنرپیشه ترکیه یلدیس کتدر در نمایشنامه مبتنی بر شرح حال خودش به داستان پدر خویش پرداخت که پس از ازدواج با یک زن انگلیسی مجبور شده بود از شغل خود در وزارت خارجه ترکیه استعفا دهد و در پی آن دست به مشروبخواری زده و خود را نابود سازد. ممنوعیت ازدواج کارکنان دولت با خارجی ها اکنون لغو شده است. و زنان مسلمان ترکیه که با غیر مسلمانان در داخل و خارج این کشور ازدواج می کنند دیگر با مشکلی روبرو نیستند.

در ترکیه روسپی خانه ها باید اجازه کار داشته و مورد بازرسی بهداشتی مرتب قرار گیرند. در دوران عثمانی روسپیان ترکیه اغلب غیر مسلمان بودند اما اکنون دیگر چنین نیست. با این همه در آغاز هزاره سوم ثروتمندترین مادام استانبول یک زن ارمنی بود که در صدر جدول مالیات دهندگان شهر قرار داشت. پس از فروپاشی کمونیسم سیلی از روسپیان اروپای شرقی به ترکیه رسید. دختران روسیه را عموماً ناتاشا می خوانند و زنان ترکیه آن ها را عامل تخریب خانواده ها دانسته و به شدت از دست آن ها عصبانی اند. در واقع پس از جنگ اول جهانی نیز هنگامی که زنان روسیه از دست بلشویک ها فرار کرده و به ترکیه می آمدند همین مساله بوجود آمده بود.

مطبوعات ترکیه به صورت باز درباره اشخاص دوجنسی سخن می گویند و آن ها در یکی از مناطق مرکزی شهر استانبول سکونت کرده اند. عموماً دو جنسی ها رفتار دو جنسی های اروپا را تقلید می کنند. همجنس گرایی البته همیشه در ترکیه وجود داشته است. گروه های پسران رقصنده که

کوچک خوانده می شدند در قرن نوزدهم جای خود را در دربارهای عثمانی از دست دادند. اما در مناطق روستایی به کار خود ادامه دادند. و اکنون دیگر به جز فستيوال های فولکلوریک آن ها را نمی توان در جایی یافت. مردان زن نما در صنعت تفریحات نقش عمده ای دارند. یکی از آن ها محبوب ترین خواننده ترکیه زکی مورل است. که ماهرترین خواننده آهنگ های کلاسیک دوران عثمانی محسوب می شود. موضوع عشق در اشعار درباره عثمانی دارای جنسیت مشخص نبود و حتی عده ای معتقدند که منظور شاعران آن دوره عشق عرفانی و الهی بوده است. اما امروزه مردم ترک صراحت بیشتری دارند با این همه مثل همه ی کشورهای جنوب اروپا ارزش ها و رفتارهای مردانه همچنان در ترکیه نیز به حیات خود ادامه داده اند.

در مناطق روستایی نارضایی اجتماعی گاه خود را به صورت قتل های ناموسی نشان می دهد. در این مورد اگر خانواده ها تصمیم به این نوع قتل بگیرند زنان و مردان به یکسان در خطر می افتند. خانواده های مصمم به این کار اغلب از بچه ها استفاده می کنند تا میزان زندانی شدن قاتلین به حداقل برسد. در یک مطالعه که به وسیله جامعه شناس کانادایی انجام گرفته است میانگین تعداد قتل های ناموسی در ترکیه در سال به 25 بالغ می شود. اگر در خانواده ای خشونت وجود داشته باشد قانون جدید خانواده به همسران اجازه می دهد که از دادگاه تقاضای محافظت کنند. دلیلی برای نپذیرفتن گزارشات مطبوعات در مورد این که خشونت نسبت به زنان به شدت در ترکیه وجود دارد در دست نیست. مطالعه جامعه شناس کانادایی مدعی است که بین 50 تا 67 درصد زنان ترکیه به وسیله مردان خانواده خود مورد آزار قرار می گیرند. از اوایل دهه 2000 در شهر استانبول تعدادی پناهگاه برای زنان آسیب دیده بوجود آمده است. در میان مناطق مختلف ترکیه این مساله در مناطق کردنشین جنوب شرقی آناتولی بیش از همه جا وجود دارد و انواع آزار زنان به صورت همه گیر اعمال می شود.

سیستم دادگستری در مورد کنترل خشونت که ریشه در سنت داشته و از طریق آن مجاز شناخته می شود دارای قدرت چندانی نیست. سیستم قضایی ترکیه از مدل فرانسوی موسوم به قانون ناپلئون الهام گرفته است. و اصلاحات آن به صورت بسیار تدریجی از طریق افزودن دادگاه های خانواده و دادگاه های ویژه کودکان صورت پذیرفته است. در دهه 1970 هنگامی که توريسم به مساله مبدل شد دادگاه های دولتی امنیتی بوجود آمده بود که در سال 2004 منحل شدند. در عین حال دو سیستم موازی دادگاه های نظامی و اداری هم وجود دارند. مشکل اصلی سیستم کندی حرکت آن از تحقیق به ارسال به دادگاه و سپس گذر از مراحل مختلف تجدید نظر است. در عین حال سیستم دادگستری در ترکیه از بی پولی نیز رنج می برد. منشیان و قاضیان دادگاه ها حقوق اندکی دارند. ساختمان ها به صورت بدی نگاهداری می شوند و تعداد کارمندان به اندازه کافی نیست. هر ساله در آغاز سال قضایی که در آخر تابستان است رییس دادگاه تجدیدنظر اقدامی ظاهری برای سرعت بخشیدن به روند کار و افزودن بودجه ها و تهیه قوانین بهتر می کنند. اما یافتن بودجه کار آسانی نیست و در نتیجه بین پرونده هایی که بوسیله ی وکلای ثروتمندان تهیه می شود و پرونده هایی که به وسیله ی کارمندان بی تجربه دادگاه ها

نوشته می شود تفاوتی چشمگیر وجود دارد. اغلب مجازات های اعلام شده در مرحله تجدیدنظر لغو می شود. و در نتیجه پرونده ها به دادگاه های پایین تر برگردانده می شود. اما دادگاه های اولیه نیز بر رای صادره خود اصرار می ورزند و در نتیجه پرونده ها بار دیگر به دادگاه های تجدیدنظر می رود و به این ترتیب رسیدگی به یک پرونده آنقدر طول بکشد که پرونده مزبور مشمول گذشت زمان شده و یا نوعی عفو به آن بخورد. در این اوضاع و احوال بازداشت متهم در دوران محاکمه امر بسیار مشکل زایی محسوب می شود. در سال 2001 تنها نیمی از 55600 زندانی ترکیه محکومیت قطعی دریافت داشته بودند. حال آن که بقیه به انتظار رای دادگاه در زندان به سر می بردند. قوانین ترکیه اغلب مجازات هایی طولانی را توصیه می کنند اما عوامل خارجی ممکن است این وضع را تغییر دهند. به خصوص پر ازدحام بودن زندان ها موجب می شود که هر چند گاه یکبار با عفو عمومی زندان ها را خالی کند. به این دلیل تعداد زندانیان که در 1986 پنجاه و دو هزار نفر بود در سال 1991 به 26500 نفر کاهش پیدا کرد. اما در سال 2000 تعداد زندانیان به 72500 نفر رسید در سال 2003، 43500 زندانی مشمول عفو شدند که دولت اجویت آن را اعلام داشت. اما در تابستان همان سال تعداد زندانیان بار دیگر به 63500 نفر رسید.

در ترکیه وقتی که یک بازرگان برجسته و مشهور به علت فساد مالی دستگیر شده و به زندان فرستاده می شود همه احتمال می دهند که نتیجه محاکمه تبرئه شدن او باشد. برهان پاموک، نویسنده ترک برنده جایزه نوبل، تصور جامعه ترکیه از نظام دادگستری را در داستان خود به خوبی ترسیم کرده است. داستان به قتلی در یک استودیوی تلویزیون و جریانات حقوقی آن مربوط می شود:

« گزارش مفصلی که بوسیله سرگرد زحمتکشی تهیه شده و برای بازرسی در دفتر عمومی فرستاده شده بود به وسیله ی دادستان و قضات ارتشی شهر "کارس" با احترام فراوان دریافت و مورد ملاحظه قرار گرفت و در پی آن جرم "کدیفه"، زن متهم به قتل، نه به عنوان یک قتل سیاسی بلکه به عنوان قتل ناشی از بی دقتی اعلام شد و او به سه سال زندان محکوم و پس از بیست ماه آزاد شد. "سرهنگ عثمان نوری" چولاک هم، اگرچه به جرم سخت تری مبنی بر تشکیل دار و دسته برای دست زدن به جنایت و عهده دار بودن مسئولیت کشتار به وسیله ی اشخاص ناشناس متهم شده بود، شش ماه بعد با برخورداری از عفو آزاد شد.»

در سال 2003، هنگامی که، در کافه ای در یکی از سواحل تفریحی، طی اختلافی که بین سرنشینان دو میز کافه پیش آمد و به شلیک گلوله انجامید، پسر بچه ای از یک پدر اسکاتلندی و یک مادر ترک بطور تصادفی بقتل رسید، توجه عموم به مسئله خطرات آزاد بودن حمل اسلحه گرم معطوف شد. در واقع، اگرچه در سطح نظری همه دارندگان اسلحه های گرم باید جواز داشته باشند، اسلحه های دستی غیرمجاز در بین مردم فراوان است؛ که یا به قصد دفاع از خود نگاهداری می شوند و یا نوعی نشانه مردانگی به حساب می آیند. در پارلمان ترکیه مقررات به نمایندگان اجازه نمی دهند که با داشتن اسلحه

وارد مجلس شوند. گاهی هم برنامه هایی برای محدود کردن داشتن اسلحه مطرح می شود اما، به خصوص در شرق ترکیه، سنت اسلحه داشتن به این آسانی ها از بین نخواهد رفت.

مطالعه ای در سال 2001 پیرامون «نوع تلقی عمومی از فساد» نشان داد که مردم، قبل از هر چیز، به پلیس راهنمایی و سپس به پلیس به طور کلی و همچنین مامورین گمرک و اداره مالیات شک دارند. آمار رسمی نیز نتایج این مطالعه را تایید می کنند. در یک سال و نیمی که به ماه جولای 2003 انجامید، حدود 40 هزار پلیس تویخ شده و 1000 تن از آنها از شهربانی اخراج شدند. همین آمار نشان می دهد که از آن پس اقداماتی در جهت بهبود وضع پلیس و جلب دیگر باره اعتماد عمومی انجام شده است.

ترکیه کنوانسیون ممنوعیت شکنجه را تصویب و امضا کرده و موافقت کرده است که افراد این کشور بتوانند مستقیماً به کمیته ضد شکنجه سازمان ملل شکایت کنند. اگرچه همه دولت هایی که بر سر کار آمده اند اراده قاطع خود را برای پایان دادن به شکنجه در ترکیه اعلام داشته است اما سازمان های بین المللی، نظیر سازمان عفو بین المللی و نیز گروه های مدنی محلی همچون اتحادیه حقوق بشر ترکیه، مرتباً فهرست موارد خشونت علیه کسانی را که در کلانتری ها و زندان های ترکیه نگهداری می شوند منتشر کرده اند. تبلیغات وسیعی که در مورد وجود شکنجه و دیگر تعدیات نسبت به حقوق بشر در ترکیه انجام می شود و نیز سوء استفاده هایی که از این اتهامات - نه بدلائل انساندوستانه بلکه به خاطر مقاصد سیاسی - به عمل می آید تشخیص این که آیا ترکیه از این لحاظ بیش از کشورهای دیگری که منتظر پیوستن به اتحادیه اروپا هستند قابل سرزنش است مشکل به نظر می رسد.

در این شکی نیست که مقامات مسئول ترکیه در برابر خشونت های سازمان های تروریستی، چه چپ، چه راست، چه اسلامی و چه تجزیه طلبان کرد، مقابله به مثل می کنند و این نوع جنگ از دهه 1970 همواره ادامه داشته است. در همه جای دنیا جنگ های داخلی به شدت بی رحمانه هستند. در عین حال، تأثیر عملیات ضد تروریستی بر رفتار نیروهای امنیتی نیز قابل جلوگیری نیست. در این زمینه در ترکیه نیروهای متعددی درگیرند: در شهرها پلیس ملی، که زیر نظر وزارت کشور عمل می کنند؛ در مناطق روستایی، ژاندارمری؛ و هنگامی هم که حکومت نظامی اعلام می شود نیروهای ارتشی. ژاندارمری در ترکیه نیز، مثل برخی از کشورهای اروپایی، جزئی از نیروهای مسلح است که از طریق ستاد عمومی در اختیار وزارت کشور قرار می گیرد. در عین حال این نیرو دارای استقلال خاص خود نیز بوده و واجد سازمان ضد جاسوسی و تیم های ضد تروریستی ویژه خود می باشند. و بخصوص همین تیم ها هستند که به بدترین تعدیات به حقوق بشر متهم شده اند. علاوه بر نیروهای امنیتی عادی، دولت ترکیه دارای «گارد های روستایی» مسلح و حقوق بگیر نیز می باشد که وظیفه اصلی آن ها جنگیدن با جدایی طلبان کرد است. به همین خاطر جنگ علیه شورشیان تجزیه طلب در بعضی مواقع خصوصیات یک جنگ قبیله ای را به خود می گیرد و موجب پیدایش دور باطلی از خونریزی انتقامی می شود.

در سرآغاز قرن بیست و یکم، مقامات ترکیه دست به بهبود وضع پلیس و هماهنگی اطلاعاتی به منظور محدود ساختن فعالیت های تروریستی شدند و، در عین حال، لیبرال دموکراسی های غربی را تحت فشار گذاشتند که آنها نیز به سهم خود از پناه دادن به تروریست هایی که علیه ترکیه اقدام می کنند خودداری نمایند.

البته، به موازات وجود تهدید تروریستی، مشکلات جدید دیگری نیز ظهور می کند که از جمله آنها می توان به رشد جنایات شهری و قاچاق مواد مخدر اشاره کرد. در گذشته پلیس از آن رو در این زمینه ها موثر بود که مردم هم با آن همکاری می کردند و، در عین حال، از آن می ترسیدند. این ترس در حال حاضر از بین رفته است و تعداد شکایت علیه پلیس نیز رو به تزاید گذاشته است. البته بعضی اوقات شکایت ها با مدارک و شواهد لازم همراه نیستند اما در عین حال دولت نیز در فکر حفظ آبروی خویش است، هر چند که مرتباً اعلام می دارد که در مورد شکنجه هیچگونه تحملی را روا نخواهد داشت. از ژانویه سال 2000 تا آوریل سال 2001 حدود 1500 پلیس به خاطر بدرفتاری با زندانیان به دادگاه ها تسلیم شدند. اما تنها 113 تن از آن ها محکوم گردیدند. 160 نفر هم متهم به اعمال شکنجه بودند که تنها 29 نفر از آنها محکوم شدند. به این ترتیب، اگرچه میزان محکومیت ها پایین است پیش بینی می شود که همین قدر برخورد با بدرفتاری و شکنجه هم در بلندمدت بر رفتار پلیس اثر خواهد داشت. در حال حاضر تعلیم مسایل مربوط به حقوق بشر جزئی از آموزش کلی همه نیروهای امنیتی ترکیه شده است و این امر نیز مسلماً به تدریج اثر خود را نشان خواهد داد.

یکی از کارکنان دولت ترکیه که با مسایل مربوط به حقوق بشر سر و کار دارد به طور خصوصی گفته است: «ما ناچاریم مامورینی را تعلیم دهیم که از قشرهای فقیر جامعه می آیند و خودشان در خانه دچار خشونت بوده و به چشم خود دیده اند که چگونه پدرانشان نه تنها بچه ها که مادرها را نیز کتک می زنند». با این همه، می توان گفت که تعدی به حقوق بشر در ترکیه امروز جنبه استثنا را پیدا کرده و دیگر جز عناصر غالب در زندگی مردم ترکیه نیست.

یکی از دلایل این امر آن است که مردم ترکیه همیشه به مقامات کشور در زمینه توجه بی طرف و موثر به این گونه مسایل بی اعتماد بوده اند و، در نتیجه، بیشتر بر روابط خانوادگی وسیع و سپس به شبکه ای از تعهدات متقابل بین خود تکیه می کنند. در واقع در ترکیه خانواده گسترده محیط اصلی اجتماعی شدن نسل هاست. یک کارگر ترک در لندن موضوع را چنین توضیح می دهد: «خانواده های ما مثل شما نیست. من به کشورم برمی گردم چرا که تحمل دوری از برادر کوچکترم را ندارم». و یک روانشناس ترک، که در استانبول و لندن تحصیل کرده و سپس در هاروارد دوره دیده است، به این نکته توجه کرده که «شاگردان انگلیسی نسبت به معلمین خود بسیار بیشتر از هم کلاسی های ترکشان ایراد می برند و انتقاد می کنند و، در عین حال، بیش از آن ها دارای استقلال فکری اند؛ اما هنگامی که همگی پا به دانشگاه می گذارند با مشکلات بیشتری روبرو می شوند، آنگونه که گویی به نوعی مشکل

اجتماعی دچارند. حال آن که شاگردان ترک که در محیط های وسیع تر و خانواده ها و محله های گسترده تر بزرگ شده اند در محیط دانشگاهی احساس راحتی کرده و به خوبی در آن جا می افتند». ترکیه از این لحاظ تفاوت چندانی با کشورهای جنوبی قاره اروپا ندارد و همچون آنها دستخوش تغییر است و این تغییر مسلماً اگرچه کارآمدی اجتماعی را بالا می برد اما میزان همبستگی اجتماعی را کاهش خواهد داد.

آموزش اخلاقی سنتی در ترکیه دو ارزش اصلی را در ذهن مردم تزریق می کند. یکی احترام به بزرگترها و دیگری عشق به کوچکترها. بچه ها یاد می گیرند که نه تنها دست پدر و مادر خود بلکه دست برادر بزرگتر و یا خواهر بزرگتر خود را بوسند. در دو تعطیلات اصلی مذهبی، یکی در پایان ماه روزه گیری و دیگری عید آغاز موسم حج، خانواده ها به دیدار بزرگترهای خانواده های گسترده، یعنی پدربزرگ ها و مادربزرگ ها، عموها و عمه ها، و خاله ها و دایمی ها رفته و دست آن ها را می بوسند و آن ها نیز در مقابل به بچه ها هدیه می دهند.

فرهنگ واژگانی ناظر بر روابط خانوادگی بسیار گسترده و دقیق است. مثلاً، برخلاف زبان انگلیسی، عمو و دایمی و عمه و خاله از یکدیگر تفکیک می شوند و، بسته به این که به روابط خانوادگی طرف زن یا شوهر اشاره می شود، برای اصطلاح انگلیسی «خواهر قانونی» (یا خواهر خوانده) چهار واژه وجود دارد. اما برای اصطلاح «برادر قانونی» (یا برادر خوانده) فقط یک واژه مورد استفاده قرار می گیرد. از سوی دیگر، برای شوهر خواهر و عمو همسر یک واژه وجود دارد، و برای زن برادر و زن عمو هم یک واژه وجود دارد. برخی از واژه های ناظر بر تازه واردین به دایره خانواده را می توان به صورت مجازی برای دوستان نزدیک خانواده نیز به کار برد. مثلاً، یک زن خارجی که با یک خانواده ترک رابطه دوستانه پیدا می کند ممکن است «پنگه» خوانده شود که به معنای خواهر خوانده است. به همین ترتیب، مثلاً، یک راننده تاکسی ممکن است مسافر مسن خود را «آبی» بخواند، به معنی آقا و سرور، و یا از کلمه «آمکا» به معنای «دائی» استفاده کند. جامعه شناس ترک موبه سل کرای به این نکته اشاره کرده است که این گونه کوشش ها برای ایجاد پیوندهای شخصی از طریق ایجاد روابط قوم و خویشی مجازی را باید مقاومت در برابر پیدایش جامعه غیر شخصی دانست.

احترام و محبت وظایفی هستند که تعهداتی را موجب می شوند. آدمی که «بی تربیت» خوانده می شود (و این لغت ترجمه دقیق معادل آن در زبان فرانسه است) کسی است که در انجام وظایف خود و نشان دادن احترامات لازم کوتاهی می کند. اعضای خانواده، همسایگان، اعضای گروه های هموند (مثلاً بر اساس محل تولد یا مدرسه یا شغل) نسبت به یکدیگر دارای حقوق خاصی هستند و، در عین حال، همین حقوق را می توان از طریق کمک کردن و محافظت از اشخاص غریبه هم به دست آورد. مفهومی ضعیف تر از این «حق» هم وجود دارد که به آن «هتیر» می گویند و معنای آن را می توان در این ضرب المثل یافت: «تعارف یک فنجان قهوه می تواند برای آدم 40 سال رودر بایستی بخرد». کسی که دارای آمریت اجتماعی است «صاحب» خوانده شده و موظف به محافظت از دیگران است و انجام این وظیفه در

واقع از لوازم آقائی و سروری محسوب می شود. در این زمینه اصطلاح «بی صاحب» نه به معنی آدم آزاد بلکه به معنای کسی است که او را بی یار و یاور در جهان رها کرده باشند.

در ترکیه نیز، همچون همه جوامع سنتی، کنترل اجتماعی بر بنیاد دو مفهوم «آبرو» (که واژه های "ناموس" و "شرف" مبین آنند) و «خجالت» به دست می آید که با ارزش های مذهبی همپوشانی دارند.

یک نفر ترک که از حادثه ای جان به در می برد لازم نیست مذهبی باشد که بگوید: «فکر می کنم دعای کسی بدرقه راهم بوده». مفهوم تقابل و داد و ستد اخلاقی هم در زمینه اعمال خوب و هم در مورد کارهای گناه آمیز مطرح بوده و نوعی تعادل لازم را در مورد حقوق و وظایف شخصی برقرار ساخته، اخلاقیات سنتی را تضمین کرده، و عامل حفظ کننده جامعه ترکیه محسوب می شود که اکنون در برابر نیروهای جهان مدرن دست به عقب نشینی زده است.

در یکی از داستان های نمادین ترکیه، که وحشت ناشی از بین رفتن هر نوع «تربیت» را به نمایش می گذارد، مرد جوان و بدکار داستان پدر خود را «لق لوقو» می خواند. چنین صحنه غیر قابل تصویری در ذهن ترک ها نماد مرگ نهایی احترام در جامعه محسوب می شود.

ترکیه، علیرغم کمبودهای اجرایی در قوه قضاییه اش، کشور نسبتاً امنی است. بر اساس آمار پلیس، میزان قتل 35 نفر در هر صد هزار نفر جمعیت است. تخلفات جنسی 248، دزدی 2534 و کلاهبرداری 94 نفر در هر صد هزار نفر است. پلیس ترکیه اعتقاد دارد که این اعداد نشانگر آن است که این کشور از آلمان و روسیه امن تر است.

اما نشانه های خطر هم وجود دارد. بر اساس گزارشات مطبوعات، جیب بری که در گذشته تقریباً ناشناخته بود، مشغله بطشتر وقت قضات استانبول را می گیرد. اعتیاد کودکان را نمی توان ناشی از فقر دانست چرا که زمانی پیشتر، وقتی که کشور فقیرتر بود، این پدیده وجود نداشت. در واقع، استعمال مواد بویایی مختلف مثل زداینده های رنگ را می توان نشانگر از بین رفتن نظم خانوادگی دانست. این مضراتی است که با زندگی مدرن می آید و ترکیه نیز نمی تواند از آن بگریزد. همانگونه که وقتی دیکتاتوری محافظه گر اسپانیا جای خود را به یک دموکراسی مدرن داد این پدیده در آنجا نیز ظهور کرد. با همه این احوال، بازدیدکنندگان خارجی ترکیه، مردم این کشور را معمولاً اجتماعی، مهربان، و کمک کننده می یابند.

در عین حال، در امر مبارزه با مفاسد، کارکنان دولتی امور مذهبی، بر ارزش های دینی در زمانه ی تغییرات سریع به عنوان یک ابزار کنترل اجتماعی تاکید می کنند. محمد نوری یلماز، رییس قبلی اداره امور مذهبی، می گوید: «شما حتی با گذاشتن پلیس برای تک تک شهروندان نمی توانید رفتار خوب آنان را تضمین کنید». یک کمیته پارلمانی، که اکثریت اشراکت کنندگان در آن را اعضای حزب مسلمان عدالت و توسعه تشکیل می دهند، در گزارشی که پیرامون مفاسد اجتماعی تهیه کرد، این ادعای ثابت نشدنی را مطرح ساخت که «اخلاق سکولار» یکی از موجبات توسعه فساد است. اما، در واقع، همین که

مذهبیون، در کوشش خود برای دفاع از مذهب، به تشریح فواید اجتماعی آن متوسل می شوند خود نشانه سکولار شدن مذهب است و، به موازات سکولار شدن کل جامعه. خطابه هایی که به خواست دولت در مساجد انجام می گیرند بیشتر متوجه تبلیغ همبستگی اجتماعی و کنترل های شخصی هستند و از تعالیم اسلامی در این راستا استفاده می کنند. اسلام که در میان روابط درهم پیوسته شهرهای قرون وسطا رشد کرده است همواره بر داشتن روابط خوب با همسایگان تاکید کرده و رسیدگی به حال محتاجان را یک وظیفه مذهبی محسوب می دارد، آنگونه که فرض بر آن است که یک مسلمان خوب نتواند وقتی که همسایه اش گرسنه است با شکم سیر به رختخواب برود. از متون و سنت ها هم برای حل مشکلات مدرن استفاده می شود و به مؤمنان یادآوری می گردد که «در دین اسلام اکراه وجود ندارد» و مردم به این لحاظ باید اجازه دهند که هر کس، در جستجوی حقیقت، راه شخصی خود را برود.

اسلام رسمی، که تحت نظارت دولت سکولار و به عنوان بخشی از دیوانسالاری آن عمل می کند، در طول زمان میدل به فلسفه نوعی انسانمداری مذهبی تبدیل شده است که می کوشد، به عنوان بدیلی برای انسانمداری سکولار رایج در بین نخبگان روشنفکر، درآید. محمد نوری یلماز، که در دوران ریاست خود یکی از کوشندگان ایجاد گفتگوی بین مذاهب بود، می گوید: «مذهب آن چیزی است که آدمی را انسان می کند».

در حال حاضر، اسلام در ترکیه از دل قرن ها فروبستگی فکری بیرون می آید تا به سهم خود با دنیای مدرن روبرو شود. اما، همچون هر نهاد اجتماعی دیگر، تغییرات نهاد مذهبی نیز کند و تدریجی است. کنترل دولتی از یکسو و بی اعتنایی رسمی و غیررسمی، از سوی دیگر، موجب شده که اسلام در ترکیه درونگرا شده و از نظر آداب و ترتیب شکلی تدافعی به خود بگیرد. به همین دلیل، یکی از کارهای نهاد رسمی مذهبی در ترکیه مبارزه با مذاهب عامیانه و سلسله های درویشی بوده است.

در سال های اخیر، ائمه جدیدی که به دهات اعزام می شوند رفتاری همچون رفتار کشیشان انگلیس عهد ویکتوریا داشته و با رقصیدن، آواز خواندن، و نوشیدن به مبارزه پرداخته اند. آنها بر جای درست زنان در خانه تاکید کرده و منحرفین را به آتش جهنم تهدید می کنند. اما اکنون، با هزاران فارغ التحصیلی که از دانشکده های الهیات دانشگاه هائی که در آنها درس تطبیقی دین و جامعه تدریس می شود بیرون می آیند، رفته رفته اسلام ترکیه خود را با تغییرات اجتماعی جدید تطبیق می دهد. اکنون تعداد کمتری از ترکان برای تحصیل الهیات به مدرسه الازهر قاهره - که در جهان اسلام مشهورترین دانشگاه مذهبی محسوب می شود - می روند و احیای تفکر دینی در ترکیه از معکوس شدن جهت این حرکت خبر می دهد. اکنون مسلمانان از کشورهای دیگر برای تحصیل الهیات به ترکیه می روند؛ همانگونه که امکان تحصیل هنرها و علوم سکولار نیز یکی از جاذبه های ترکیه است.

اما، در این میان، یک رفت و آمد کوچک اما بسیار خطرناک هم جریان دارد. تحقیقات درباره حملات تروریستی علیه کنیسه ها و مراکز انگلیسی در استانبول در نوامبر سال 2003 آشکار ساخت که برخی از

بمب گذاران شهروندان ترکیه بوده اند اما دوره تعلیمات و مغزشویی خود را در اردوگاه های تروریستی تحت نظر افراتیون مذهبی در افغانستان و پاکستان گذرانده اند. آنها در بازگشت به ترکیه، بی آن که خود به مساجد بروند (چرا که این اماکن را به اندازه کافی مذهبی نمی دانند) به جذب مومنان مسجدرو پرداخته اند.

ترکیه در مبارزه با بنیادگرایان اسلامی که می خواهند جامعه را به قرون وسطی برگرداند سنت درازی دارند. در قرن نوزدهم دیوانسالاری عثمانی دست به سرکوب وسیع فرقه وهابی زد اما این فرقه در پایان جنگ اول جهانی توانست بخش عمده ای از شبه جزیره عربستان را تصرف کند. مدحت پاشا، دولتمرد اصلاح گر عثمانی که در 1870 فرماندار بغداد بود، رسماً اعلام داشت که «وهابیون شیطان اند» و هنگامی که دولت سعودی وهابی توانست در 1920 حاکمیت خود را بر مکه و مدینه مستحکم کند و پس از آن دست به تخریب مقبره ها و حرم های مسلمان بزند، خبر این عملیات مسلمان ترکیه را به شدت تکان داد.

خواست اجرای قوانین شریعت اسلامی نیز سال ها پیش از آن که جمهوری ترکیه تشکیل شود با مقاومت رهبران عثمانی روبرو شده بود.

البته، تا زمانی که این بنیادگرایان در فقر به سر می بردند مبارزه با آن ها آسان بود. اما وقتی که دولت سعودی بر درآمدهای سرشار نفت دست یافت این کار بسیار مشکل شد. مقامات ترکیه در ابتدا به این خطر چندان بهائی نداده و در طول دهه 1970 آن ها مشتاقانه به جلب سرمایه های عرب پرداختند. در دهه 1980 نیز دولت نظامی ترکیه حتی اجازه داد که مأموران مذهبی ترکیه در اروپا از دولت سعودی حقوق بگیرند، چرا که تصور آن بود که مأموران ترک نسبت به برداشت های بنیادگرایانه و عقب افتاده از اسلام مصونیت پیدا کرده اند. اگرچه این امر در مورد اکثریت اشخاص صادق بود اما، به خصوص در میان بنیادگرایان مذهبی کرد، وسیله ای فراهم آورد تا خشونت گرایی سنتی جامعه کرد راه جدیدی برای احیا پیدا کند.

رئیس اداره امور مذهبی، که از طریق وزارت کشور در مقابل نخست وزیر مسئولیت دارد، مدیریت شبکه ای متشکل از حدود 77 هزار مسجد را بر عهده دارد. از آنجا که 6 هزار از این مساجد اضافه بر نیاز تشخیص داده شده اند، اداره امور مذهبی از مومنان خواسته است که از مسجدهای بیشتر خودداری کرده و کمک های مالی خود را معطوف ساختن مدارس کند. این اداره دارای 80 هزار امام مسجد و دیگر کارکنان حقوق بگیر مساجد است. این اشخاص، به عنوان کارمند دولت، از دستمزد پابینی برخوردارند. هنگامی هم که، در سال 2003، اداره مزبور کوشید تا پانزده هزار کارمند جدید استخدام کند این کار با اعتراض مطبوعات سکولاریست روبرو شد. اداره مزبور مدعی بود که این عده مورد نیازند تا بتوان آنها را جانشین پیشنماز های غیر رسمی و فاقد تخصصی که برخی از آنان احتمالاً دارای عقاید افراتیون هم هستند کرد. کنترل شدید فعالیت های کارکنان مساجد بر عهده مفتی های منطقه ای است که

برخطابه‌ها نظارت داشته و متن تهیه شده از جانب مرکز را در اختیار خطیبان می‌گذارد. همانگونه که از نام این اشخاص برمی‌آید، آن‌ها - و البته رییس اداره امور مذهبی در پایتخت - در مقابل پرسش‌های مومنان دارای اختیار صدور فتوا هستند. این پرسش‌ها اغلب به جزئیات آداب و اعمال مذهبی مربوط می‌شوند و کمتر به مسایل دینی و اخلاقی ربط پیدا می‌کند. مثلاً، پرسیده می‌شود که «اگر نماز متوقف شود آیا می‌توان آن را از همانجا که متوقف شده ادامه داد و یا اینکه باید آن را از نو آغاز کرد؟» یا «آیا زنان می‌توانند به نیابت از مردان به حج بروند؟» یا «اگر یک روزه دار بدون اینکه متوجه باشد تکه نانی را بین دندان‌هایش بگذارد آیا روزه اش باطل می‌شود؟» البته پاسخ این گونه پرسش‌ها اغلب در کتب درسی مدارس که تحت عنوان «فرهنگ دینی» تعلیم داده می‌شوند وجود دارد؛ حال آن که خواندن نماز در مدارس ممنوع است. دولت، چه در مدارس و چه در مساجد، بر آموزش اخلاقیات، همبستگی اجتماعی و وحدت ملی تأکید می‌کند.

اداره امور مذهبی، علاوه بر تأمین کارکنان مورد نیاز مساجد ترکیه، عهده دار فرستادن پیشنماز برای کارگران ترک در خارج از کشور نیز هست و، در عین حال، دست به ایجاد مساجد در جمهوری‌های ترک زبان اتحاد جماهیر شوروی سابق زده و کارکنان آن‌ها را تعلیم می‌دهد.

اما واقعیت آن است که میزان فعالیت این اداره در مقایسه با فعالیت‌های سلسله‌ای مذهبی به رهبری «فتح الله گولن» اندک است. «سلسله فتح الهیه» شاخه‌ای از «سلسله نوریه» محسوب می‌شود که بنیانگذار آن شیخ سعید نرسی کردستانی متوفی در 1960 بوده است. برخی از ناظران این سلسله را یک نهاد مدرن ساز اسلامی تلقی کرده و آن را با پروتستان‌ها و نیز فرقه «اپوس دئی» کاتولیک مقایسه می‌کنند؛ چرا که سلسله مزبور می‌کوشد با ارائه الگویی از کارهای نیکو، جامعه معاصر را به سوی خود جلب کند.

این سلسله که از عطایای سخاوتمندان بازرگانان مؤمن ترک برخوردار است، یک شبکه وسیع دبیرستانی را در ترکیه و در کشورهای خارج اداره کرده و دارای دانشگاه‌های خصوصی، روزنامه مستقل و کانال تلویزیونی اختصاصی است. این مدارس، به خصوص در کشورهای بالکان و جمهوری‌های شوروی سابق، سخت مورد توجه قرار دارند و از حمایت خانواده‌های در حال ظهور طبقه متوسط این کشورها برخوردارند.

اعضای سلسله مزبور با اصرار اعلام می‌دارند که قصدشان جلب عضو نیست بلکه می‌خواهند تحصیلات درست مدرن را در یک چهارچوب اخلاقی ارائه دهند. آنها حتی موفق شده‌اند که نظر برخی از سکولاریست‌های ترکیه را به خود جلب کنند. اما بیشتر سکولاریست‌ها، به خصوص در نیروهای ارتشی، از آن‌ها بیم داشته و علاقمند به ممنوع کردن کار آن‌ها هستند.

سیاستمداران ترک، از جمله دمیرل، اوزال و بقیه، از مدارس این سلسله در جمهوری های شوروی سابق بازدید کرده و کار آن ها را به عنوان نمایندگان فرهنگ ترک تحسین نموده اند. اما مقامات محلی، به خصوص در روسیه، به این سلسله مشکوکند و مدارس آن را متهم کرده اند که مسئول تبلیغ نوعی ملی گرایی پان تورکیستی بر بنیاد اسلام اند.

چه سلسله مزبور جاذب مومنان جدید باشد و چه مدرن ساز محسوب شود، در واقعیت، و همچون سلسله نوریه، محصول آن نوع اسلام ترکی بشمار می روند که خود را با زندگی در قلمروی یک دولت سکولار و درون جامعه ای که در آن ارزش های سکولار غلبه دارند تطبیق داده است.

دیگر سلسله های درویشی نیز به همین صورت توانسته اند هر یک به نوعی با جمهوری ترکیه که از لحاظ نظری همه آن ها را ممنوع ساخته کنار بیایند. سلیمان دمیرل به انتشارات سلسله نوریه کمک می کرد. تورگوت اوزال به سلسله سنتی تر و زاهدانه تر «نقشبندی» نزدیک بود؛ و همین سلسله است که، گاه به عنوان حمایت کننده و گاه به مثابه منتقد اعمال سیاستمداران اسلامگرا، در ایجاد و توسعه احزاب سیاسی اسلامی در ترکیه فعال بوده است.

یک سلسله قدیمی دیگر به نام مولویه (که همان دارویش چرخنده باشند) به عنوان پاسداران میراث هنری موزیک و رقص عرفانی و وسیله ای برای جذب توریست مورد حمایت دولت قرار دارد.

همه این سلسله ها جزو اسلام سنی محسوب شده و، در عین حال، سنت صوفیگری بازمانده از قرون وسطی را ادامه می دهند. آنها از لحاظ آداب و آیین ها با یکدیگر تفاوت دارند اما از لحاظ سلسله مراتب همگی تحت سلطه شیخ های منفردی هستند که مدعی اند که مریدان خود را در راستای درک عمیق تر حقیقت ارشاد می کنند. مسند شیخوخیت این سلسله ها اغلب میراثی است. اما هر از چند گاه رهبران معنوی جدیدی نیز ظهور می کنند که موجب انشقاق در سلسله ها شده، فرقه های جدیدی را بوجود آورده و نام خود را به آن ها می دهند.

البته هم مسلمان سنی ناوابسته به این سلسله ها، و هم ترک های سکولار، مشترکاً از این سلسله ها وحشت داشته و آن ها را مورد انتقاد قرار می دهند.

یکی از سلسله های درویشی قدیمی به نام «بکتاشیه»، که با جامعه «علوی ها» ترکیه هم هویت شناخته می شود و خود را در معرض سرکوب اکثریت سنی کشور می بیند، دولت سکولار ترکیه را به چشم حمایت کننده خود در مقابل این سرکوب تلقی می کند. سنی ها بکتاشیه و علوی ها را به تفسیر کافرانه از اسلام متهم می کنند. اما، از سوی دیگر، ترک های سکولار، علوی ها را به خاطر نوع زندگی غیر متعصبانه شان تحسین می کنند و ناسیونالیست های ترک هم در عقاید آنها از نوعی بازمانده اعتقادات مذاهب ماقبل تک خدائی ی بازمانده از اعقاب خود در آسیای مرکزی خبر می دهند. داستان های اعتقادی علوی در مناطق روستایی نشین آناتولی با زبان بسیار ساده ترکی

بیان می شود. اما درست تر آن است که به جای سخن گفتن از «مجموعه اعتقادات علوی» آن را نوعی از زندگی کردن بخوانیم.

آنها در حل اختلافات خود به کهن سالان جمع که «دِ» خوانده می شوند مراجعه می کنند؛ در همه آیین ها و مراسم خود زنان را شرکت می دهند، به اعمال اسلامی مختلفی همچون روزه گرفتن اجباری در ماه رمضان، یا خواندن پنج بار نماز در روز، یا واجب بودن سفر مکه، و یا حرام بودن صرف مشروبات الکلی اعتقاد ندارند - بی آن که در این موارد خود را با دیگران در بیاندازند. یک راننده تاکسی متعلق به اقلیت علوی به نویسنده می گفت: «پنج بار نماز خواندن در روز حوصله خدا را سر می برد!» علوی ها به جای رفتن به مسجد به دیدارگاه هایی می روند که «سه مه وی» خوانده شده و امروزه از آن ها به عنوان «مراکز فرهنگی» یاد می شود. اخلاق علوی را می توان به زبان ساده این گونه جمع بندی کرد: «دست و زبان و زیر شکمت را در اداره خود داشته باش!» آن ها قرن هاست که در مناطق روستایی آناتولی زندگی کرده و دهکده های خاص خود را داشته اند که اغلب از همسایگان سنی نشین فقیرانه ترند. در حال حاضر، مهاجرت علوی ها به مراکز شهری ترکیه و کشورهای خارج این دهکده ها را از سکنه خالی می کند. در عین حال، در این مراکز شهری است که علوی ها سرگرم بازسازی خود به عنوان مجموعه ای از مسلمانان ترک انسان مداری شده اند که درهای خود را به روی مدرنیته گشوده است. اما، از آنجا که اکثریت آن ها مهاجرانی فقیر هستند، اغلب به صورت قشرهای زبردست درمی آیند و، در نتیجه، برخی از علوی های جوان جذب سازمان های افراطی و خشونت طلب به مارکسیست شده اند. بخشی دیگر نیز بر پیوند خود با شیعیان ایرانی تاکید می کنند. چرا که هر دو برای علی ابن ابی طالب، داماد پیامبر اسلام، احترام خاص قائلند.

علوی ها یک پنجم رای دهندگان ترکیه را تشکیل می دهند. آنها هر ساله مراسم خاصی در آرامگاه «حاجی بکتاش ولی»، بنیانگذار سلسله بکتاشیه در قرن سیزدهم میلادی، در آناتولی مرکزی برگزار می کنند که اغلب سیاستمداران برجسته ترکیه، که علاقمند به جلب آرای علوی ها هستند در آن شرکت می کنند.

در سال 2004 اداره امور مذهبی ترکیه تصمیم گرفت که، برای نخستین بار اطلاعات، مربوط به فرقه علوی ها را نیز در کتب درسی مذهبی (که «درس فرهنگ مذهبی» خوانده می شود) وارد کند.

یکی از موارد نارضایتی خاطر علوی ها آن است که دولت از طریق پرداخت حقوق کارکنان مساجد به روحانیون سنی کمک مستقیم می کند حال آن که علوی ها به حال خود واگذار شده اند. اما، در عین حال، آن ها علاقمند به تحمل کنترلی که دولت بر روی روحانیون حقوق بگیر سنی دارد نیستند. البته، از لحاظ نظری یک دولت کاملاً سکولار نباید به هیچ یک از سازمان های مذهبی کمک مالی کرده و یا بر آن ها نظارت داشته باشد. اما، از لحاظ سنتی، تأمین احتیاجات امور مذهبی سنی ها همواره جزو مسئولیت های دولت ترکیه بوده است چرا که دولت نیز همیشه خواستار آن بوده که اسلام سنی را وادارد تا با

مدرنیتة جمهوری خواهان کنار آید. در نتیجه، کمک مالی یا نظارت نکردن در حال حاضر امکان پذیر نیستند و همه معتقدند که جدایی کامل مذهب از حکومت در آینده انجام خواهد پذیرفت.

کمال آتاتورک اعلام داشته بود که کشور ترکیه نمی تواند کشور شیوخ خانقاهی و مریدانشان باشد و امروزه نیز، تا آنجا که شیوخ و مریدانشان مربوط می شود، ترکیه یک چنان کشوری است؛ اما بسیاری از این شیوخ و مریدانشان روزنه هایی در دیوار دولت سکولار گشوده اند و از طریق آن می توانند بر سیاستمداران نفوذ کنند. با این همه، هنوز حرف آخر را سیاستمداران می زنند.

افراطیون مسلمان، که به وسیله ایران، کشورهای عربی، پاکستان و نقاط دیگر کمک می شوند، در چشم اکثریت بزرگ مسلمانان ترکیه غریبه و نوکران متعصبین بیگانه محسوب شده و برادران مسلمان "نامتمدنی" تلقی می گردند که ذهنیت عقب افتاده ای را عرضه می دارند که ترکیه مدت هاست آن را پشت سر گذاشته.

پس از شکست ناسیونالیست های سکولار کرد در 1999 دولت ترکیه به انهدام سازمان های بنیادگرای مذهبی تروریست نیز موفق شده و خیالش از این بابت راحت بنظر می رسد اما انفجارهای شهر استانبول در ماه نوامبر 2003 این خواب و خیال مقامات ترکیه را در هم ریخت. وزیر دادگستری ترکیه، جمیل چی چک، چند روز پس از آن انفجارها اعلام داشت که همه مسلمانان باید تروریسم را بدون هر گونه اگر و امائی محکوم کنند.

البته اعتقادات مذهبی در ترکیه به صورتی گسترده وجود دارد. در یک مطالعه آماری انجام شده در سال 1999، حدود 92 درصد از شرکت کنندگان گفته بودند که در ماه رمضان روزه می گیرند. 46 درصد آنها نمازهای پنجگانه را به جا می آورند. 62 درصد آنها مرتباً در نمازهای جمعه شرکت می کردند و 7 درصد آن ها مراسم حج را انجام داده و 71 درصد نیز قصد انجام آن را داشتند. همچنین، 68 درصد از پاسخ دهندگان گفته بودند که در عید قربان گوسفندی را قربانی کرده اند. در همین ارتباط رسانه های ترکیه هر ساله از این شکوه سر می دهند که منظره نامتمدانان قصابی گوسفندان در انظار عمومی تعطیلات مردم را خراب می کند. مثلاً، یک تیتیر معمولی روزنامه ها چنین است: «باز در شهرهای ما دریاچه های خون به راه افتاده است». شکایت مکرر دیگر آن است که، علیرغم قانونی که آتاتورک برای آشنا کردن مردم با امور هواپیمایی و فراهم کردن زمینه مالی در راستای تربیت خلبان ها وضع کرده بود که بر اساس آن کسانی که گوسفند قربانی می کنند موظف اند پوست آن را به سازمان هواپیمایی کشور ترکیه بدهند، اغلب مسلمانان سنتی از انجام این کار خوداری می کنند و به جای آن پوست ها را به بنیادهای مذهبی می دهند که، به قول منتقدین، درآمد حاصله از آن صرف کمک به فعالیت های ارتجاعی می شود.

تا آنجا که به اسلام عامیانه مربوط می شود، 53 درصد از شرکت کنندگان در این تحقیق گفته بودند که به زیارت مقابر مردان مقدس رفته اند و 12 درصد هم به دعانویسان مراجعه کرده بودند.

البته به نظر می‌رسد که شرکت کنندگان در این مطالعه درباره نمازهای پنج‌گانه روزانه و احتمالاً روزه گرفتن در ماه رمضان اغراق کرده‌اند. اما می‌توان قبول کرد که اکثریت مردان ترکیه برای نمازهای جمعه و اعیاد مذهبی به مسجد می‌روند و در ماه 28 روزه رمضان هم اغلب از سحر تا غروب روزه می‌گیرند. اما تنها 21 درصد گفته‌اند که علاقمندند دولت ترکیه بر بنیاد شریعت اسلام عمل کند. در این میان، تعداد اندکی از همین اشخاص دقیقاً می‌دانستند که معنای شریعت اسلام چیست؛ به طوری که تنها یک درصد از آن‌ها با مجازات سنگسار برای زنا کردن که نص صریح شریعت است موافقت داشتند. انجام دهندگان این مطالعه حدس می‌زنند که علاقمندان واقعی به شریعت چیزی حدود ده درصد باشند. و این عددی است که با نتیجه تحقیقات دیگر هم می‌خواند. 77 درصد از شرکت کنندگان در این مطالعه با این سخن موافق بوده‌اند که ترکیه به خاطر اصلاحاتی که از دوران جمهوری شدن در آن صورت گرفته پیشرفت زیادی داشته است.

این که تحقیقات اجتماعی نشان می‌دهد که بنیادگرایان اسلامی بخش اندکی از جمعیت را تشکیل می‌دهند مانع از آن نیست که حامیان سکولاریسم نگران نباشند و یا گوش به زنگ بودن نیروهای نظامی را لازم ندانند. نظامی‌ها در ترکیه خود را پاسدار نهایی جمهوری سکولار و مدرن این کشور می‌دانند و اکثر مردم هم به آنها به همین چشم نگاه می‌کنند. تقریباً یک سال پس از پیروزی حزب مسلمان عدالت و توسعه در انتخابات، یکی از فرماندهان ژاندارمری اعلام داشت که: «مرتجعینی که هدفشان استقرار یک دولت مذهبی در ترکیه است مشغول سوءاستفاده از گشایش‌هایی هستند که دموکراسی بوجود می‌آورد. آنها از کوشش برای از میان برداشتن نظم قانونی کنونی و جانسپین کردن شریعت اسلامی در قالب یک دولت اسلامی دست برنمی‌دارند». او همچنین اضافه کرده بود که هزار نفر از مرتجعین مظنون را دستگیر کرده و از شش هزار کارمند دولت بازجویی نموده و 3500 تن از آن‌ها را به خاطر فعالیت‌های ارتجاعی‌شان تنبیه کرده‌اند.

نیروهای نظامی ترکیه که شامل ژاندارمری نیز می‌شوند به شدت مراقبند تا جلوی نفوذ کسانی را که با خانقاه‌های اسلامی و تشکیلات سیاسی اسلامی ارتباط دارند به داخل صفوف خود گرفته و یا آن‌ها را از صفوف خود دفع کنند. لیبرال‌ها و سیاستمداران اسلامی اما مدعی‌اند که ارتش در مورد خطر «ارتجاع»، که به صورت نادرستی تعریف می‌شود، اغراق می‌کند. آنها، از این جهت، با منتقدین اروپایی ارتش ترکیه که از نیروهای مسلح ترکیه می‌خواهند تا از سیاست کنار کشیده و تحت فرمان دولت انتخابی باشند همدستان هستند. اما این نوع انتقادات تأثیر چندانی بر احترامی که ارتش به عنوان «بخش مسلح ملت» و تنها ضامن امنیت ترکیه در بین مردم دارد نمی‌کند. سلیمان دمیرل، که اغلب با دخالت ارتش روبرو بوده است، می‌گوید: «بهر حل این ارتش ما است. ما که ارتش دیگری

نداریم!» رجب طیب اردوغان نیز، هنگامی که به وسیله پرسش کننده ای تحت فشار قرار گرفت تا از ارتش انتقاد کند، به همین صورت جوابداد که: «این ارتش متعلق به ما است».

یک آمارگیری منتشر شده در اگوست 2003 نشان داد که، در چشم 88 درصد از شرکت کنندگان در تحقیق، نیروهای مسلح قابل اعتمادترین نهادهای کشور بشمار می روند. این بالاترین حد اعتماد در مورد ارتش کشورهایی است که خواستار عضویت در اتحادیه اروپا هستند. در همان ماه، پارلمان آنکارا دست به ترمیم قانون اساسی زده و نقش «شورای امنیت ملی» را تقلیل داده و آن را، لاقلاً به لحاظ نظری، تبدیل به یک نهاد صرفاً مشورتی کرد. یک کارمند عالیرتبه دولت در گفتگویی خصوصی به نویسنده اظهار داشت: «این کار در عمل تفاوتی ایجاد نمی کند. چرا که فرماندهان نظامی با مدارک و پرونده های دقیق و پر از شواهد به شورای امنیت ملی می آیند و سیاستمداران، که اغلب بی پایه سخن می گویند، نمی توانند در برابر آن ها کاری کنند.»

قطعاً کارآمدی نیروهای مسلح به آن خاطر بوده است که، برخلاف دیوانسالاری ترکیه، از دخالت مخرب سیاسیون در امان بوده اند. البته واقعیت آن است که از زمان تاسیس جمهوری ترکیه تا کنون، نیروهای مسلح این کشور در یک جنگ کامل آزمایش نشده اند، و نیروهای اعزامی ترک در جنگ های کره هم اگرچه خوب عمل کردند اما فرماندهی شان با افسران آمریکایی بود و از لحاظ لجستیک نیز از حمایت ارتش آمریکا برخوردار بودند. دخالت نظامی در قبرس هم، که ترکیه در آن از لحاظ استراتژیک دست بالا را داشت، عملیات نسبتاً کوچکی محسوب می شد. اما، از سوی دیگر، مبارزه دائم ارتش با کردها موجب ارتقای سطح مهارت های آن شده و کمک کرده است تا این نهاد در عملیات ضد شورش تجربه فراوانی به دست آورد. در عین حال، در همه این سال ها، نیروهای مسلح ترکیه با آخرین پیشرفت های فکری و علمی آمریکا و سایر کشورهای عضو ناتو در تماس بوده اند. همچنین، سازمان و روند آموزش ارتشپان همواره مورد تجدید نظر قرار می گیرد و درباره نقش ارتش در جامعه نیز به صورتی گسترده بحث می شود.

افسران ارتش برای کار طولانی در نیروهای نظامی تربیت می شوند، اما سربازان دایمی نیستند. در ماه جولای 2003 طول مدت خدمت وظیفه ی اجباری به پانزده ماه تقلیل یافت و طول خدمت آموزشی کسانی که می توانند به عنوان افسران ذخیره تربیت شوند 12 ماه تعیین شد. تقریباً همه مردان ترکیه تجربه زندگی ارتشی را از سر می گذرانند، و اگرچه برخی از آنان از این که خدمت نظام وظیفه در کارشان وقفه ایجاد می کند ناراضی هستند اما این تجربه موجب آن نشده که سربازان اعتماد خود به صورت خدمت سربازی را از دست بدهند. گاهی وقت ها هم صحبت از آن می شود که بهتر است ارتش را کوچک کرده و به نیرویی حرفه ای و داوطلب تبدیل کرد؛ به خصوص که در زمان های بیکاری تعداد داوطلبان هیچ کم نخواهد بود. اما، از آنجا که ترک ها، به طور سنتی، واژه «ملت» را به این صورت تعریف می کنند که «ملت جمعیتی است که دارای ارتش ی باشد»، این بحث گستردگی چندانی نیافته است.

اغلب افسران ارتش و نیروی دریایی تحصیلات خود را در مدارس نظامی شبانه روزی چهار ساله می گذرانند. برای نیروی زمینی سه مدرسه و برای نیروی دریایی یک مدرسه وجود دارد. اسم نویسی در این مدارس مجانی است و دروس آنها علاوه بر درس های کلی کشور شامل زبان انگلیسی هم می شود. دانش آموزان موفق این مدارس می توانند به کالج توپخانه در آنکارا یا کالج نیروی دریایی در استانبول و یا کالج نیروی هوایی در استانبول رفته و تحصیلات 4 ساله دانشگاهی خود را در آنجا بگذرانند. از سال 1992 ارتش پذیرای زنان نیز شده است و در سال تحصیلی 3-2002 تعداد صد و پنجاه زن در این مدارس تحصیل می کردند. افسران زن مشاغل غیر جنگی را بر عهده می گیرند اما زنان هنوز در سطح سربازان وظیفه راه ندارند.

یکی از مایه های غرور مدارس نظامی ترکیه درس های فنی آن هاست که شامل مهندسی سیستم ها، الکترونیکز، و علوم کامپیوتری می شوند. برخی از دانشجویان نظامی را برای تعلیمات اختصاصی به دانشگاه های غیر نظامی هم می فرستند. بیشتر پزشکان ارتشی در آکادمی پزشکی نظامی «گوله هانه» در آنکارا تربیت می شوند که یکی از بهترین بیمارستان های کشور را دارد. دانشجویانی که پس از فارغ التحصیلی از کالج های نظامی به استخدام ارتش در می آیند فرصت آن را دارند که دوره ای چهار ساله را در آکادمی های نظامی، که افسران ستاد را تربیت می کنند، بگذرانند. این آکادمی ها اغلب استادان دانشگاه های مختلف را برای ایراد سخنرانی در زمینه هایی همچون مدیریت، روابط بین المللی و مطالعات امنیتی دعوت می کنند. مدارس و کالج های نظامی ترکیه دانشجویان خارجی را نیز می پذیرند. اکثر این گونه دانشجویان از کشورهای بالکان و جمهوری های شوروی سابق می آیند. در عین حال، بسیاری از افسران ترکیه تحصیلات خود را در آمریکا، بریتانیا و کالج های دیگر ناتو به پایان می برند.

افسران ترکیه که از نوجوانی دیسپلین نظامی می گیرند در کشور خود به عنوان بهترین و شجاع ترین اعضای جامعه به شمار می آیند. آنها در مجموعه های ساختمانی مخصوص افسران زندگی می کنند، و دارای کلوپ ها، مغازه، و اردوگاه های تعطیلاتی خاص خود هستند. صندوق سهامی ارتش یک نهاد سرمایه گذاری با اهمیت است که دارای بانک مستقل خود می باشد. اما، برخلاف آنچه که بعضی از معتقدان به تئوری توطئه می گویند، این نهاد دارای موقعیت ممتاز و مسلطی در اقتصاد ترکیه نیست. ارتش نیز یک طبقه خاص و مجزای اجتماعی محسوب نمی شود. فرزندان افسران ترکیه معمولاً علاقه ای به پیوستن به ارتش ندارند و، در نتیجه، ارتش بیشتر داوطلبان خود را از خانواده های قشرهای پایین طبقه متوسط تامین می کند که از یک سو دارای جاه طلبی لازم هستند و از سوی دیگر قادر به تامین تحصیلات مناسبی برای فرزندان خود نمی باشند. بسیاری از دیپلمات ها، استادان دانشگاه، و ژورنالیست های ترکیه به این که پدرشان افسر ارتش بوده افتخار می کنند، اما کمتر کسی از آن ها فرزندان خود را به مدارس نظامی می سپارد.

افسران بلندپایه ارتش، از لحظه ای که بازنشسته می شوند، اختیار آن را دارند که نوع ادامه زندگی در جامعه ی مدنی را خود انتخاب می کنند. ژنرال های ارتش ترکیه، که هنوز هم به سبک امپراتوری عثمانی «پاشا» خوانده می شوند، اغلب مدیریت و دیگر مشاغل بالای بخش خصوصی و عمومی را بر عهده می گیرند اما در این مورد هیچگونه تضمینی وجود ندارد. همچنین در صنعت رو به گسترش دفاعی ترکیه برای افسران واجد مهارت های خاص فرصت های شغلی فراوانی وجود دارد. خطوط هوایی ترکیه نیز به صورت گسترده ای از خلبان های بازنشسته ارتش استفاده می کنند. همانگونه که داشتن یک درجه دانشگاهی سرمایه ای مهم در زندگی اجتماعی محسوب می شود، داشتن یک پیش زمینه نظامی نیز در زندگی مدنی سرمایه مهمی است.

در نیم قرن گذشته، ارتش ترکیه چندین بار مجبور به در دست گرفتن حاکمیت کشور شده است اما ژنرال ها تنها زمانی به دخالت در سیاست دست زده اند که حس کرده اند اکثریت مردم تحصیل کرده از سیاستمداران انتخابی خود مایوس شده و چشم انتظار دخالت آنها هستند. لیبرال های ترکیه دخالت ارتش در سیاست را به این خاطر مورد انتقاد قرار می دهند که اعتقاد دارند دخالت ارتشیان روند توسعه نهادهای دموکراتیک کشور را به تاخیر می اندازد. اما در گذشته، هنگامی که همین اشخاص از سیاستمداران ناامید شده اند خودشان از ارتش دعوت کرده اند تا با دخالت در سیاست، سیاستمداران را به پذیرش نظم وادار کنند. با این همه در بحث راجع به آنکه دخالت ارتش در سیاست موجب آن می شود که جامعه ی مدنی نتواند از اشتباهات خود درس و تجربه بگیرد واقعیتهای تردیدناپذیر وجود دارد. در عین حال، در سال 2003، «ژنرال هیلمی اوزکوک»، که رییس ستاد عمومی ارتش بود، به صراحت اعلام داشت که تصور نمی کند دخالت های پیشین ارتش در سیاست نتایج پایداری به جای نهاده باشد. شواهد نیز بر این نکته گواه اند که به هر حال این دخالت ها محدودیت هایی را در بی نظمی مدنی موجب شده اما زمینه ای را فراهم کرده اند که در آن کشور توسعه خود را در فضایی صلح آمیز ادامه دهد. بهر حال، همچنان که زمانه دستخوش تغییر است تفکر سران ارتش نیز دگرگونی می یابد. ژنرال های ارتش در سرآغاز قرن جدید به اصولی آشنا شده و باور یافته اند که ماهیتی لیبرال و گراینده به اروپا دارند. درست است که برخی از فرماندهان ارتش هنوز آمادگی ذهنی لازم را نیافته اند تا از نقش موثری که در دهه 1990 (زمانی که حاکمیت کشور با ائتلاف های شکننده همراه بود) به دست آورده بودند بگذرند اما، رفته رفته، آن ها تنها وقتی که دوران بازنشستگی خود را آغاز می کنند به بیان عقاید و سرخوردگی هاشان می پردازند، و در طول مدتی که جزو ساختار فرماندهی محسوب می شوند کوشش اصلی شان را معطوف حفظ وحدت نیروهای نظامی کشور می کنند. بدینسان، رییس ستاد عمومی ارتش سخنگوی اجماع فرماندهان ارتشی است که اغلب از عملکرد سیاستمداران ناراضی اند اما چندان مایل به دخالت در سیاست و مقابله با گروه های فشار مدنی و به خصوص کشورهای دیگر نیستند.

تا امروز ترس از این که ارتش ترکیه ممکن است سد راه اصلاحات لیبرالی کشور شود ترسی بیهوده از آب درآمده است. اما حداقل سه حوزه وجود دارد که ژنرال ها چندان از نفوذ تغییر در آنها راضی

نیستند. نخست اینکه وقتی آن‌ها از ماهیت سکولار دولت، که بوسیله کمال آتاتورک مشخص شده، دفاع می‌کنند در واقع وفاداری خود را به قانون اساسی ترکیه که در آن سکولاریسم اصلی غیر قابل تغییر محسوب می‌شود به نمایش می‌گذارند.

اصل دومی که ارتش سخت بدان پایبند است «حفظ وحدت و تجزیه ناپذیری کشور و ملت است». همین اصل باعث شده که، مثلاً، تظاهرات فرهنگی کردی در ترکیه ممنوع باشد. اما البته اصلاحات سال 2002 قانون اساسی، که اجازه داد کردها به زبان خود درس بخوانند، روزنامه منتشر کنند، و رسانه‌های خود را داشته باشند، با مخالفت ژنرال‌ها روبرو نشد؛ هر چند که آن‌ها همواره ناراضی‌تری خود را نسبت به این موضوع آشکار کرده‌اند. این حالت درست شبیه وضعیت اسپانیا است که در آنجا نیز تصور می‌شد ارتش هرگز تحمل خودمختاری ایالت‌های باسک و کاتالان را نخواهد داشت. اما هم در اسپانیا و هم در ترکیه نشان داده شد که ارتش می‌کوشد تا خود را در خط اکثریت افکار تحصیل کرده کشور قرار دهد. البته نگرانی ترکیه در مورد حفظ وحدت کشور در واکنش‌های آن نسبت به حوادثی که در سوریه، عراق، و ایران می‌گذرد مشهود است. این کشورها دارای اقلیت‌های کرد هستند و، در نتیجه، امکان استفاده از مناطق کردنشین آن‌ها به عنوان پایگاه‌هایی برای ناسیونالیست‌های کرد وجود دارد. در سیاست‌گذاری‌های ترکیه نسبت به این کشورها همواره بین سیاستمداران حاکم، ژنرال‌های ارتش و دولتیان بلندپایه اتفاق نظر وجود داشته است و در این میان، اینکه کدام حزب از تاثیر بیشتری برخوردار است به نوع شخصیت‌های یک حزب مربوط می‌شود.

سومین حوزه نگرانی ارتش به جزیره قبرس مربوط می‌شود که ارتش تمایل چندانی به از دست دادن حاصل پیروزی‌های خود در آن را ندارد. اما در این جا نیز نشانه‌ای از اینکه ارتش قصد برخورد با اجماع نظر تحصیل‌کردگان کشور را داشته باشد دیده نمی‌شود.

ارتش ترکیه، همچون اغلب کشورهای غربی، نگرانی‌های امنیتی خود را با مردم کشور در میان می‌گذارد و با انجام این کار سیاست‌های خود را با افکار عمومی کشور تطبیق می‌دهد. در همین راستا است که اکنون ارتش پذیرفته تا پارلمان ترکیه بر امور مالی آن نظارت داشته باشد؛ حال آنکه در گذشته این حوزه از نظارت عمومی بیرون بود.

آگاهی به این که مردم کشور به آنها اعتماد دارند، ژنرال‌ها را تشویق می‌کند که در تعامل خود با سیاستمداران منتخب مردم با انعطاف برخورد نمایند؛ چرا که می‌دانند همان مردمی که توقع دارند در زمان‌هایی که کشور در آرامش است ارتش خود را از زندگی مدنی دور نگاهدارد اگر قدرت مدنی قادر به حفظ نظم و قانون نباشد به همان گونه متوقع‌اند که ارتش دست به دخالت بزند.

در سراسر تاریخ مدرن ترکیه، ارتش پیشاهنگ روند مدرن شدن کشور بوده است و همین روند موجب پا گرفتن دموکراسی و گسترده تر شدن آن در کشور بوده است. نیروهای مسلح ترکیه می‌توانند

اعتبار چنین دست آوردی را به حساب خود منظور کنند. در دموکراسی ترکیه، ارتش خود را دشمن دموکراسی نمی داند بلکه، مطابق قانون اساسی که در دوران اقتدار ارتش نوشته شده، خود را به چشم نگاهبان این دموکراسی می نگرد.

ارتشپان همواره نسبت به ترمیم قانون اساسی و اصولی که پدر بنیانگذار کشور برای جمهوری ترکیه تعیین کرده است حساسیت نشان می دهند، اما هنگامی که بر آنها ثابت می شود که ترمیم ها با آن اصول تخلفی ندارند و در واقع ترکیه را به سطح «تمدن معاصر» نزدیکتر می کنند آن ها را به آسانی می پذیرند.

با نگاهی به تاریخ مدرن ترکیه می توان دید که این کشور را سیاستمداران و دولت مردان غیر نظامی اداره کرده اند و در میان آنها تنها کمال آتاتورک و عصمت اینونو از دل ارتش بیرون آمده اند. پس از این دو تن، همه رهبران ترکیه - یعنی جلال بایار، عدنان مندرس، سلیمان دمیرل، بولنت اجویت، تورگوت اوزال و رجب طیب اردوغان، همگی غیر نظامیانی بوده اند که روند دگرگونی کشور را اداره کرده اند. اما هر کجا که اقدامات همین غیرنظامیان روند تغییرات را به جایی کشانده که احتمال می رفته کنترل امور از دست برود ژنرال ها عکس العمل نشان داده اند.

تاریخ دگرگونی ترکیه را می توان با توجه به زندگی نامه های رهبران غیرنظامی این کشور بیشتر درک کرد؛ حال آن که زندگینامه های ژنرال ها اغلب یکسان و ملال آور است: به مدرسه نظامی رفته اند، در ارتشی متعلق به زمان صلح درجه گرفته اند، و نظم نوین جامعه ای مدرن را در عمل آموخته اند. در واقع اگر دولت ترکیه را به یک کشتی تشبیه کنیم غیر نظامیان کاپیتان های آن بوده اند. حال آن که ژنرال ها موتور این کشتی محسوب می شده اند که هم به حرکت کشتی کمک کرده و هم به ارزش های متغیر کشورهای در حال توسعه توجه داشته اند. آنها از گریزناپذیری و خطرات تغییر به یک سان آگاهی دارند. اگر رهبران حزب عدالت و توسعه به ادعای خودشان «دموکرات های محافظه کار» محسوب شوند، در آن صورت ژنرال ها را باید مدرن کنندگان محافظه کار دانست. برآستی که هیچ لازم نیست ضرورت عقب نماندن از بهترین روش ها - به خصوص در غرب - را به ارتش ترکیه توضیح داد چرا که آن ها نیز همچون بقیه جامعه ترکیه دائماً می کوشند تا بهترین روش ها را با شرایط محلی کشور خود تطبیق دهند.

از آغاز جمهوری تا به امروز، نهاد ارتش ترکیه همواره یک گروه فشار اجتماعی با اهمیت محسوب می شود که قدرت خود را نه از مقررات و تنظیمات حقوقی که از حمایت کل جامعه دریافت می کند. ارتش ترکیه خدمتگذار دولت این کشور است و مردم ترکیه نیز قدردان این خدمتگزاری هستند.

(پایان فصل پنجم)